

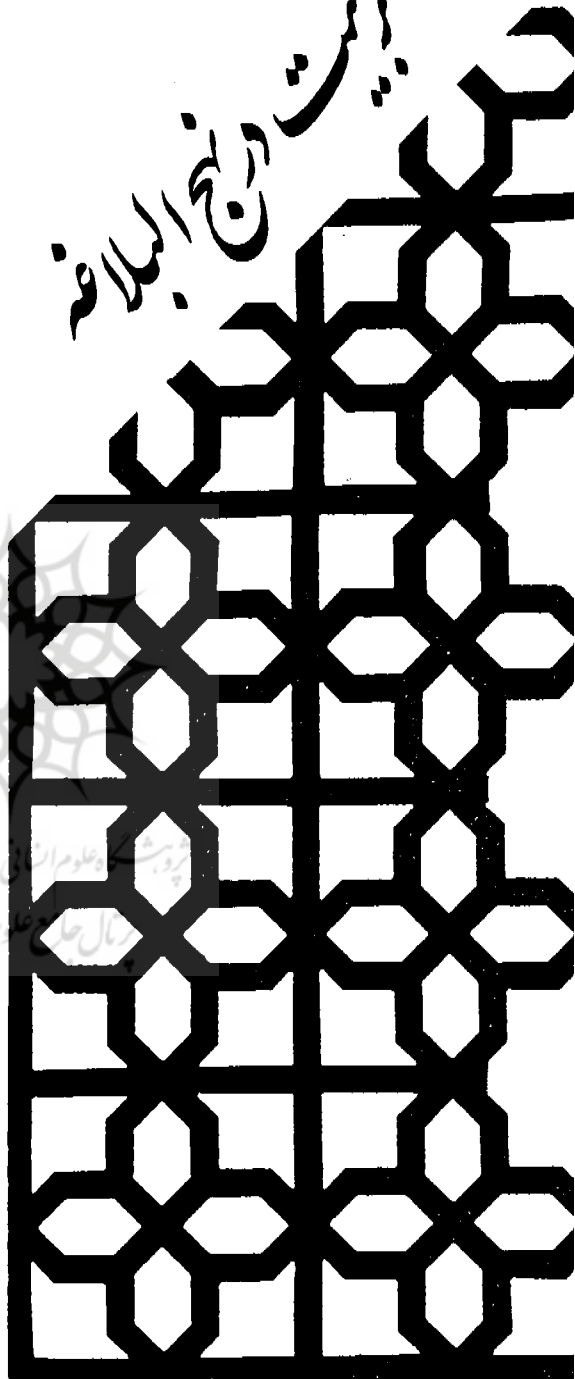
مقدمه

حضرت علی (ع) فرزند ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد از بنی هاشم، روز جمعه ۱۳ رجب در خانه کعبه متولد و این امتیاز برای همیشه به او تخصیص داده شد. علی (ع) در آغوش پیامبر اکرم (ص) تربیت شد، در خانه او رشد کرد و با آداب و اخلاق پیامبر آموخته گشت. بعد از بعثت پیامبر (ص) علی (ع) اولین کسی بود که دین اسلام را پذیرفت و دعوت پیامبر را اجابت نمود. علی (ع) در رکاب پیامبر با کفار مجاهده کرد و در شب هجرت، خود را فدای آن حضرت کرده، در رختخواب او خوابید.

علی (ع) در تمام جنگهای پیامبر (ص) با دشمنان شرکت داشت (بجز جنگ تبوک که پیامبر او را به عنوان جانشین و نماینده خویش در مدینه باقی گذاشت) و همه گونه زحمت و مشقت را متحمل شد تا اینکه دین اسلام قدرت گرفت و نیرومند شد.

علی (ع) در سال دوم هجری با حضرت فاطمه (س) دختر پیامبر اکرم (ص) ازدواج کرد. علی (ع) همیشه در خدمت پیامبر بود، تا اینکه در سال دهم هجری هنگامی که پیامبر اکرم (ص) از آخرین سفر حج خود باز می‌گشت در محلی به نام "غدیر خم" علی (ع) را به جانشینی و وصایت خود معرفی و اولویت و امارت او را بر مسلمین اعلام فرمود. وقتی که خلافت به وی رسید، عده‌ای پیمان خود را شکستند، طایفه‌ای طغیان کردند و عده‌ای هم از دین، گمراه شدند. همه این حوادث بود که

اینست درج البلاغه



جنگهای جمل، صفین و نهروان را به وجود آورد.

حضرت علی (ع) ۵ سال خلافت کرد و سال چهارم هجری مطابق ۶۶۱ میلادی در سن ۶۳ سالگی به وسیله یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم با شمشیری زهر آگین، در حال نماز مضروب شد و دو روز بعد در اثر همان زخم درگذشت. جنازه او را امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و سایر شیعیان از کوفه به سرزمینی غیر معمور به نام "غری" (نجف کنونی) حمل کردند و اکنون قبر و بارگاه او زیارتگاه عموم شیعیان و علاقه مندان است.

برخی از صفات و ویژگیهای حضرت علی (ع)

۱- ایمان: او نخستین کسی بود که به خدا ایمان آورد و رسول خدا را تصدیق کرد.

۲- علم: پس از رسول اکرم (ص) عالمترین مردم بود و صحابه در بیشتر مسائل به وی مراجعه می کردند. حضرت رسول (ص) در باره او فرمود است: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا: من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر."

۳- عبادت: در این مسأله شکی نیست که عابدترین مردم زمان خود بود و مسلمانان دیگر نماز شب، دعاهاى شب و مناجات را از او یاد گرفتند.

۴- زهد: علی (ع) زاهدین ترین مردم بود که غذایش نان جو و لباسش بافته از نخ خام و زبر بود و حمایل شمشیرش از لیف خرما. با اینکه از هر طرف اموال برای او مهیا بود، با این وجود هنگام مرگ مالی از خود باقی نگذاشت.

۵- شجاعت: اما شجاعت، به بیان هیچ دلیلی نیاز ندارد، زیرا علی (ع) شجاعترین مردم

و پابرجاترین آنها در جنگ بود.

۶- جهاد: علی (ع) سرور جهاد کنندگان

بود، در همه غزوات حضرت رسول اکرم (ص) جز غزوه تبوک حضور داشت. چون در غزوه تبوک حضرت او را در مدینه گذاشت و فرمود: آیا نمی خواهی تو از جانب من به منزله هارون از جانب موسی باشی؟ منتهی بعد از من پیامبری نیست.

۷- عدالت: حضرت علی عادلترین مردم

بود، به طوری که فرقی میان رئیس و مرئوس نمی گذاشت و در بخشش و تعقیب همه مردم از نظر او یکسان بودند. او بر طبق وظیفه دینی و براساس عدل و انصاف اموال بیت المال را بین مردم بطور متساوی تقسیم می کرد. کسانی در لباس دوستی و خیر خواهی به آن حضرت گفتند که برای تحکیم پایه های حکومت و کسب قدرت بیشتر، افراد مؤثر را مورد توجه مخصوص قرار دهد و آنان را از عطایای زیادتتری برخوردار سازد، در جواب آنان فرمود: آبا به من می گوید نسبت به مردمی که بر آنان حکومت می کنم ستم روا دارم و برخلاف حق، اموال آنها را به صاحبان زور و زر بدهم و بدین وسیله از آنان برای حفظ حکومت و ازدیاد قدرت یاری بخواهم؟ هرگز چنین نخواهم کرد^۱.

۸- فصاحت: علی (ع) امام فقها و آقای بلغا

بود و برای اثبات فصاحت او کتاب نهج البلاغه کافی است.

۹- کرم و سخاوت: او بخشنده ترین مردم

بود، روزه می گرفت، کار می کرد و زحمت می کشید و هر چه داشت به فقرا و محتاجان می داد به طوری که در بازه اش این آیه نازل شد: "به خاطر خداوند طعام خود را به مسکینان،

ارائه می‌شود همان طوری که از عنوان آن بر می‌آید - با نگرش تربیتی است، وانگهی خود واقف و معترف هستیم که این گام، بسیار ناچیز و ناقص است، ولی با وجود این امیدواریم به حکم "مَا لَا يُدْرِي كَلَهُ لَا يُشْرِي كَلَهُ"، شروع مناسبی باشد.

تربیت عقلانی در نهج البلاغه

جنبه عقلانی یکی از ابعاد مهم شخصیت آدمی است، روی همین اساس در تمام منابع اسلامی از جمله نهج البلاغه بر این زمینه تأکید بسیار شده است. بطور کلی می‌توان گفت اسلام بیش از مکاتب دیگر در مورد عقل و خرد و نیز علم و دانش اصرار می‌ورزد. به علاوه یکی از اهداف اساسی تعلیم و تربیت اسلامی پرورش قدرت عقلانی است. در بخش کلمات قصار نهج البلاغه چنین آمده است: "هیچ ثروتی چون عقل نیست و هیچ فقری چون جهل نیست، هیچ میراثی چون ادب نیست و هیچ پشتیبانی چون مشورت نخواهد بود. (نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۳۱)" در جای دیگر حضرت می‌فرماید: رأی و تدبیر پیر نزد من بهتر از استقامت جوان (در میدان جنگ) است. (نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۳۹)

در صفحه ۲۵۱ جلد سوم نهج البلاغه آمده است: "هیچ مالی پردرآمدتر از عقل نیست، هیچ تنهایی وحشتناک‌تر از خود بینی نیست و هیچ عقل و درایتی همچون عاقبت اندیشی نیست. هیچ بزرگواری همچون تقوا نیست، هیچ همنشینی همچون حسن خلق نیست، هیچ میراثی همچون ادب نیست، هیچ رهبری همچون توفیق نیست، هیچ تجارتی همچون

یتیمان و اسرا می‌دادند و می‌گویند ما شما را به خاطر خداوند اطعام می‌کنیم و از شما پاداش و شکر گزاری نمی‌خواهیم".

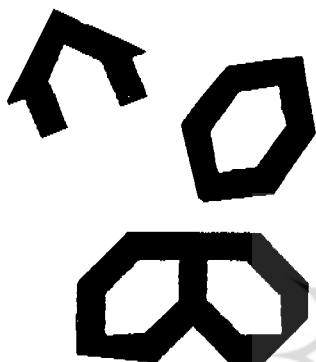
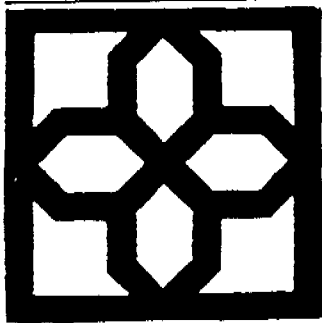
۱۰ - حسن خلق : علی (ع) بسیار خوش اخلاق، متواضع، خوش رو و آزاد منش بود.

۱۱ - حلم : علی (ع) بردبارترین مردم و با گذشت بود. در جنگ جمل به دشمنش "مروان بن حکم" غلبه کرد، ولی او را نکشت. ارتش معاویه آب را به یاران علی (ع) ندادند، اما وقتی که علی (ع) به آب دست یافت به سپاه معاویه آب داد. ...

به قول استاد مطهری: "بطور کلی روح علی یک روح وسیع، همه جانبه و چند بُعدی است، و همواره به این خصلت ستایش شده است. او زمامداری است عادل، عسابدی است شب‌زنده‌دار، در محراب عبادت گریان و در میدان نبرد خندان است. سربازی است خشن و سرپرستی است مهربان و رقیق القلب. حکیمی است ژرف‌اندیش و فرماندهی است لایق. او هم معلم است و هم خطیب و هم قاضی و هم مفتی و هم کشاورز و هم نویسنده، او انسان کامل است و بر همه دنیاها روحی بشریت محیط است."^۲

نهج البلاغه

نهج البلاغه منتخبی است از خطبه‌ها، وصایا، دعاها، نامه‌ها و کلمات کوتاه علی علیه‌السلام که سید رضی در حدود هزار سال پیش جمع‌آوری کرده است. قابل ذکر است که نهج البلاغه به لحاظ جامعیت آن در نوع خود بی‌نظیر است. پر واضح است، آنچه در این مقال



عمل صالح نیست، هیچ سودی، همچون پاداش الهی نیست، هیچ پارسایی همچون پرهیز از شبهات نیست، هیچ زهدی همچون بی‌اعتنایی به حرام نیست، هیچ عملی همچون تفکر نیست، هیچ عبادتی همچون ادای فرایض نیست، هیچ ایمانی همچون حیا و صبر نیست، هیچ سابقه شخصیتی چون تواضع نیست، هیچ شرافتی چون علم نیست، هیچ عزتی چون حلم نیست و نه هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت". در این حدیث صرف‌نظر از اینکه تقریباً به تمام ابعاد (عقلانی، اخلاقی، عاطفی، اجتماعی و ایمانی) شخصیت انسان توجه خاص مبذول گشته، روی جنبه عقلانی تأکید بیشتری شده است، به طوری که چندین بار عقل، تفکر و مشورت را به عنوان سودآورترین عطیه و مطمئن‌ترین پشتیبان معرفی می‌نماید.

در صفحه ۳۶۷ جلد سوم نهج البلاغه، عقل به عنوان عامل نجات انسان ذکر شده است: "خداوند عقل را در وجود کسی نهاده، جز اینکه روزی، به وسیله آن او را نجات خواهد داد".

(خطبه ۸۳، صفحه ۱۸۷).

همچنین آمده است: "خداوند به او (انسان) فکری حافظ و زبانی گویا بخشید تا درک کند و عبرت گیرد و از بدیها بپرهیزد". (نهج البلاغه، خطبه ۸۳، صفحه ۱۹۳).

با توجه به آنچه گذشت، چنین استفاده می‌شود که عقل نیرویی است که انسان به وسیله آن می‌تواند تشخیص بدهد و حق را از باطل بشناسد. از سوی دیگر خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: "فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ". (سوره زمر، آیه ۱۸) "بشارت بده بندگان مرا، آنان که سخن را استماع می‌کنند"، و بهترین آن را انتخاب می‌کنند و آن بهتر انتخاب شده را پیروی (عمل) می‌نمایند،

ماهیت عقل

حضرت علی (ع) برخورداری از نیروی عقلانی را شرط تمیز و تشخیص حق و باطل معرفی می‌کند و می‌فرماید: "خداوند نیروی اندیشه را به او (انسان) بخشید که حق را از باطل بشناسد". (نهج البلاغه، خطبه ۱، صفحه ۵۳)

در جای دیگر آمده: "در این چند روز عمر (خدا بشر را) آزاد گذارده تا فکر و اندیشه خود را برای یافتن حق به کاربرد". (نهج البلاغه،

مرتبط با شرایط مکانی، زمانی و...)، درک این امور نیز به فرد کمک می‌کند تا بیهوده وقت خود را صرف نکند. وقتی فرد تصویری روشن از مسأله در ذهن خود به وجود آورد به آسانی می‌تواند به حل آن اقدام کند.

ج - جمع آوری اطلاعات: در مرحله سوّم فرد باید اطلاعات مربوط به مسأله مورد نظر را جمع آوری کند. منابع اطلاعاتی در این خصوص ممکن است هم از تجربیات گذشته فرد، هم از مطالعه و تجربیات دیگران به دست آید. هرچه فرد در جمع آوری مدارک موجود بیشتر تلاش کند و آنها را به هم مربوط سازد در تفسیر و ترجمه این مدارک توفیق بیشتری نصیب وی خواهد شد.

د - تهیه راه حل‌ها: در مرحله چهارم فرد در صدد پیدا کردن راه حل برمی‌آید. ذکر این نکته ضروری است که راه حل بایستی متناسب با امکانات موجود باشد. در برخورد با مسائل (علمی، فردی و اجتماعی) گاهی چند راه حل مطرح می‌شود که هر یک ممکن است به نوعی در حل مشکل فرد مؤثر باشد. آنچه را که فرد بایستی انجام دهد، انتخاب بهترین راه حلّ است، راه حلّی که با امکانات موجود تناسب بیشتری داشته باشد.

ه - انتخاب بهترین راه حل: بهترین و مناسب‌ترین راه حلّ آن است که بیشتر با امکانات فرد یا جمع تناسب داشته باشد و در زمینه علمی هر راه حلّی که با اطلاعات و یا مدارک موجود هماهنگی بیشتری داشته باشد بهترین راه حل تلقی خواهد شد. آدم خردمند و صاحب عقل کسی است که در برخورد با مسائل، امکانات خود را بسنجد و راهی را که با امکانات او هماهنگ است انتخاب کند.^۵

آنان هستند که خدا آنها را به لطف خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان (صاحبان عقل) عالمند".

از این آیه مستفاد می‌شود که یکی از بارزترین صفات عقل برای انسان، درک، مقایسه، تمیز و تشخیص و جداکردن است؛ جداکردن سخن منطقی از سخن غیر منطقی، جداکردن حق از باطل. انسان برای ارزیابی سخنان و راههای مختلف به منظور دستیابی به بهترین راه حل در برخورد با موقعیت‌های نامأنوس لازم است مراحلی را طی کند، این مراحل می‌تواند از این قرار باشد:

الف - تشخیص موقعیت: انسان در هر موقعیتی که باشد برای اینکه بتواند آنچه را که به صورت مسأله در برابر او قرار گرفته درک کند بایستی به تحلیل آن وضع پردازد. تحلیل موقعیت به فرد کمک می‌کند تا موضوع مورد بحث یا مسأله موجود را مشخص کند.

ب - مشخص ساختن یا بیان مسأله: دومین مرحله از مراحل فعالیت عقلانی مشخص ساختن مسأله است. خردمند کسی است که مسأله یا مشکل خود را خوب تشخیص دهد و آن را به صورتی واضح در ذهن خود مشخص سازد. در همین زمینه تشخیص مسأله اساسی از مسأله غیر اساسی اهمیت زیادی دارد. انسان در زندگی با مسائل متعددی روبرو می‌شود، اما تمام این مسائل به یک اندازه اهمیت ندارند. بنابراین تشخیص مسأله اساسی نیز ضروری است. پاره‌ای از مسائل واقعاً مسأله نیستند و بعضی از مسائل نیز در وقت و زمان معینی قابل حلّ نیستند (به لحاظ محدودیت‌های موجود،

آن با عادت، این موضوع را دقیقتر روشن می‌کند.^۷

حضرت علی(ع) در صفحه ۳۳۹ جلد سوم نهج البلاغه در این باره می‌فرماید: العلم علما، علم مطبوع و علم مسموع، لا ینفع المسموع إذا لم یکن المطبوع. یعنی دانش بر دو قسم است: فطری و شنیدنی، دانش شنیدنی (اکتسابی) سودی ندهد مگر آنکه هماهنگ با دانش فطری باشد.^۸

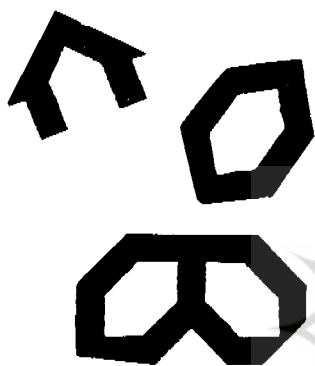
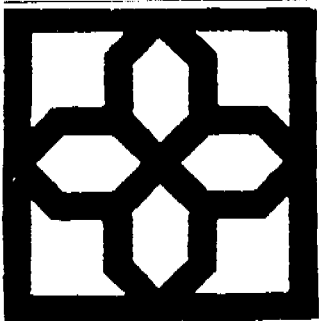
در این حدیث سه نکته اساسی وجود دارد: یکی همان است که استاد مطهری می‌گوید: "علم مطبوع، یعنی آن علمی که از طبیعت و سرشت انسان سرچشمه می‌گیرد، علمی که انسان از دیگری یاد نگرفته است و معلوم است که همان قوه ابتکار شخص است."^۸ نکته دیگر؛ علم سماعی است، آن علمی که انسان از دیگران فرا گرفته است. و سومین نکته تربیتی عبارت از این است که حضرت می‌فرماید؛ علم شنیدنی و اکتسابی اگر با دانش فطری هماهنگ نباشد فایده‌ای ندارد. و این مصداق همان مطلبی است که حضرت علی(ع) می‌فرماید: "چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنها را کشته، در حالی که علمشان با آنهاست، اما به حالشان سودی نمی‌دهد. (نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۴۹).

یکی از اشکالات اساسی که بر نظام آموزشی جهان بویژه کشور خودمان وارد است همین است که دانش آموختگان حکم ضبط صوت را دارند، یعنی یک سلسله مطالب را حفظ کرده‌اند، ولی از کاربرد حتی همان مطالب در برخورد با مسائل مختلف عاجزند. لذا می‌بینیم بنا به فرمایش حضرت علی(ع) عالم هستند، ولی در عین حال جاهلند؛ خیلی چیزها

در صفحه ۵۴ کتاب اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، تألیف استاد دکتر علی شریعتمداری در بحث مربوط به مفهوم فلسفه در خصوص تمایز عقل و دانش به نکته جالبی اشاره شده است: "کلمه فلسفه در لغت یونانی از دو کلمه PHILIA و SOPHIA، تشکیل شده است. "فیلیا" به معنی دوست داشتن و "سوفیا" در معنی خرد و دانش به کار رفته است. خرد با طرز فکر و روش کار فرد سروکار دارد، در صورتی که دانش مربوط به معرفت‌ها و یا اطلاعاتی است که فرد در سایه تفکر یا از طریق دیگر کسب می‌کند. آنچه از لحاظ تربیتی مهم تلقی می‌شود عشق به خرد یا خرد دوستی است."

همین مفهوم را استاد مطهری به بیان دیگر و در قالب بحثی دیگر، در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام مطرح ساخته است: "مسأله علم همان آموزش دادن است، تعلیم عبارت است از یاد دادن. از نظر تعلیم، متعلم فقط فراگیرنده است و مغز او به منزله انباری است که یک سلسله معلومات در آن ریخته می‌شود. ولی در آموزش، کافی نیست که هدف این باشد... هدف معلم باید بالاتر باشد و آن این است که نیروی فکری متعلم را پرورش و استقلال بدهد و قوه ابتکار او را زنده کند."^۹

بنابراین ملاحظه می‌شود که در تعلیم و تربیت ثقل کار روی پرورش عقل، دادن توانایی تجزیه و تحلیل و توانایی حل مسأله به افراد است، نه انباشتن یک سلسله معلومات و اطلاعات و فرمولها در مغز متعلم. اضافه کنیم که توجه به مفهوم دقیق تعلیم و تربیت و تفاوت



اسلام بسیار مورد تکریم قرار گرفته است. علاوه بر آنچه که در ابتدای بحث مطرح شد، حضرت علی (ع) در بسیاری موارد روی این زمینه تأکید می‌کند که به لحاظ اهمیت موضوع به بیان برخی از این احادیث می‌پردازیم:

"ای مردم! ترسناک ترین چیزی که از آن بر شما خائفم دو چیز است: ۱- پیروی از هوا و هوس ۲- آرزوی طولانی. اما تبعیت از هوا و هوس انسان را از راه حق باز می‌دارد و آرزوی طولانی آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد."^۱

این جمله به حقیقت روشنی اشاره می‌کند، چرا که پیروی از هوا و هوس معمولاً پرده‌ای است بر روی عقل انسان که حقیقت را در نظر او

یادگرفته‌اند (در واقع حفظ کرده‌اند)، ولی وقتی در میدان عمل و در زمانی که مسأله‌ای خارج از معلومات و محفوظاتشان طرح شود، بکلی درمانده می‌شوند و اینجاست که به قول استاد مطهری یک عوام مطلق از آب در می‌آیند.

ذکر این مثل معروف (البته افسانه) بی‌مناسبت نیست که می‌گویند: یک غیگو و رَمّالی، علم غیگویی و رَمّالی را به فرزندش آموخته بود. خودش در دربار پادشاه، حقوق خوبی می‌گرفت، این علم را به بچه‌اش آموخته بود که بعد از خودش او این پست را اداره کند، تا روزی که او را به پادشاه معرفی کرد. پادشاه خواست که وی را امتحان کند، تخم مرغی در دستش گرفت و به او گفت: اگر گفتی که در دست من چیست؟ او هرچه حساب کرد نفهمید که چیست. پادشاه گفت: وسطش زرد است و اطرافش سفید. او یک فکری کرد و گفت: این سنگ آسیایی است که در وسطش هویج ریخته‌اند. پادشاه خیلی بدش آمد و بعد پدرش را خواست و گفت: آخر این چه علمی است که به او آموختی؟ گفت: علم را من خوب آموختم، ولی این عقل ندارد. آن حرف اول را از روی علمش گفت، ولی این دوّمی را از روی بی‌عقلی‌اش به زبان آورد. او شعورش نرسید که سنگ آسیا در دست انسان جا نمی‌گیرد.^۲

بنابراین یکی از اساسی‌ترین وظایف مراکز تربیتی این است که به پرورش قوه فکر افراد بپردازند، به طوری که افراد بتوانند موقعیت‌های مختلف را تجزیه و تحلیل کنند تا قادر باشند حق را از باطل تمیز داده، در واقع به حل مسائل مبتلا به اقدام کنند.

تعقل و تفکر (هدفدار و حساب شده) یکی از عالی‌ترین فعالیت‌های انسان است که در دین

دگرگون و یا حتی محو می‌کند، به طوری که انسان جز هدف خود (مقصود نفسانی خود) چیزی را نمی‌بیند و به غیر آن فکر نمی‌کند و به همین جهت از حق باز می‌ماند.

این سخنان را حضرت علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) فرموده است: "فرزندم چهار چیز را از من داشته باش که با آن هر کار بکنی به تو زیان نخواهد رسید: بالاترین سرمایه‌ها عقل است و بزرگترین فقر حماقت است، بدترین تنهایی و وحشت خودبینی است و برترین حسب و نسب اخلاق نیک است". (نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۲۵)

در جای دیگر حضرت پیروزی را در پرتو تفکر و اندیشه معرفی می‌کند و می‌فرماید: پیروزی در پرتو تفکر و تدبیر و احتیاط است و تدبیر و احتیاط در پرتو تفکر است و تفکر صحیح به نگهداری زبان است". (نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۲۹)

از نشانه‌های عقل سکوت و قرار دادن هر چیز در جای خود، بصیرت، هدایت و راهنمایی صاحب آن است. در این باره حضرت علی (ع) چنین می‌فرماید: "هنگامی که عقل انسان کامل شود، سخنش کم می‌شود"^۱. منظور در اینجا این است که انسان عاقل بی حساب حرف نمی‌زند، بلکه سنجیده و حساب شده سخن می‌گوید.

"زبان عاقل در پشت قلب او قرار دارد و قلب

احمق پشت زبان اوست (همین معنا در جمله دیگر آمده: قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در قلب او)". (نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۲۷)

شریف رضی در تفسیر این حدیث می‌گوید: "منظور این است که عاقل زبانش را رها نمی‌سازد در سخن گفتن، مگر بعد از مشورت و فکر و سنجش، ولی احمق حرفها و سخنانی که از زبانش می‌پرد قبل از مراجعه به فکر و دقت و اندیشه است. بنابراین گویا زبان عاقل تابع و پشت عقل اوست و قلب احمق تابع زبانش است"^{۱۲}.

به امام گفته شد، عاقل را برایمان توصیف کن؛ فرمود: "عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود قرار دهد"^{۱۳}.

حضرت علی (ع) در وصیت خود به حضرت امام حسن می‌فرماید: "کسی که اندیشه کند، بینا می‌شود". (نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۸۱)

امام در نامه‌ای به حارث همدانی حتی او را از دوستی با افرادی که در تفکر ضعیف و ناتوان هستند بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: "از یارانی که در فکر و نظر ضعیفند و عمل آنها ناشایسته است بر حذر باش، زیرا مقیاس سنجش شخصیت هر کس را یارانش تشکیل می‌دهند." (نهج البلاغه، نامه ۶۹، جلد ۳، صفحه ۱۹۷)

پاورقیها

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶

۲- مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، صفحات ۳۰ و ۳۱

دکتر عبدالرضا فروغی مبارکه

استفاده‌ای

دست‌نادرست از

ضرب‌شو

زمانی تصور می‌شد بعضی بچه‌ها زرنگ و برخی تنبل هستند. همچنین تصور می‌شد که بچه‌های زرنگ پرتلاش هستند و دیگران چنین نیستند. هرچه آموزش و پرورش عمومی بیشتر گسترش می‌یابد این اشتباه مشخص‌تر می‌شود. صاحب نظران در آموزش و پرورش با سؤالاتی از این قبیل مواجه هستند که آیا افراد با تواناییهای خاص متولد شده‌اند؟ آیا این تواناییها را می‌توان در سالهای اولیه زندگی سنجید تا شاید بتوان پیشرفت در آینده را قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کرد؟ آیا عامل فقر در فرایند رشد هوش تأثیر دارد؟

بر طبق نظریه "آلفرد بینه"^۲ دانشمند فرانسوی (۱۸۵۷ - ۱۹۱۱) خوب قضاوت کردن، خوب درک کردن، خوب استدلال کردن، لازمه هوش است. این دانشمند اولین کار مهم در زمینه اندازه‌گیری هوش را انجام داد. او رشد و پیشرفت دختران خودش را بررسی کرد و سنی را که آنها قادر به انجام کارهای خاص بودند مورد توجه قرار داد. سپس با مشاهده کودکان دیگر و تبادل نظر با والدین و معلمان، آزمون هوشی خود را شامل مجموعه کارهایی که به نظر او متناسب با هر سن خاصی بود، ابداع کرد. در یک آزمون بازسازی شده که هنوز به نام اوست، کارهایی که تصور می‌شد متناسب با سن ۳ سالگی است عبارتند از:

۱- نخ کردن مهره‌ها

۲- ساختن برج، پل و مانند آن با استفاده از

مکعبها

۳- نام بردن تصاویر حیوانات

۴- کپی کردن از یک شکل دایره

۵- کپی کردن از یک خط عمودی

۶- نام بردن تصاویری از اشیای معمولی

(مورد استفاده در زندگی روزمره).

در سال ۱۹۱۶ میلادی "ترمن"^۳ استاد دانشگاه استنفورد در آمریکا آزمونهای "بینه" را بازسازی کرد و آنها را طوری توسعه داد که برای سنین ۳ سالگی تا بزرگسالی قابل استفاده باشد. این آزمون، آزمون هوشی "استنفورد - بینه"^۴ نامیده شد که به صورت یک آزمون استاندارد درآمد و هنوز هم یک آزمون خوب



به شمار می‌رود. در همان سال دانشمند دیگری به نام "آرتوراس اوتیس" ۵ از آمریکا اولین آزمونی را که می‌توان در مورد یک گروه به کاربرد، ساخت. این آزمون گرچه به اندازه آزمون هوش فردی استنفورد - بینه دقیق نیست، ولی استفاده‌های با ارزشی را برای پرسنل ارتش موجب شد؛ به طوری که حدود دویلیون سرباز اعزامی در سال ۱۹۱۷ که آمریکا آنان را وارد جنگ جهانی اول کرد به وسیله این آزمون مورد آزمایش قرار گرفتند. پس از این جنگ بعضی مدارس در انگلستان و جاهای دیگر

استفاده از آزمونهای هوشی را در امتحانات ورودی آغاز کردند و تاکنون نیز کم و بیش آنها را مورد استفاده قرار می‌دهند. نتایج کاربرد صحیح این گونه آزمونهای هوشی برای معلمان، مشاوران راهنمایی شغلی، دادگاهها و مراجع حقوقی، مهم یا لافل قابل توجه تلقی می‌شود.

نمودار زیر میزان پراکندگی ضریب هوشی را در جامعه مشخص می‌کند. برطبق کاربرد روشهای آماری، نمره ۱۰۰ متوسط محسوب می‌شود.

ضریب هوشی	ردیف	درصد جمعیت
۱۳۰	بسیار سرآمد	$2\frac{1}{4}$
۱۲۰	سرآمد	$6\frac{1}{4}$
۱۱۰	بالتر از متوسط	۱۶
۱۰۰	متوسط	۵۰ درصد جمعیت در این ردیف هستند
۹۰	پایین تر از متوسط	۱۶
۸۰	کودن	$6\frac{1}{4}$
۷۰	معلول ذهنی	$2\frac{1}{4}$

درک مطالب در آن سطح را دارند و نیز می دانند که ده نفر هم بالاتر از سطح متوسط قرار دارند که اگر او بخواهد برای آنهایی که دیر یاد می گیرند صبر کند، اینان خسته و در نتیجه بی توجه خواهند شد.

گروه بندی دانش آموزان براساس تواناییهای آنها در کلاسهای مختلف راه حل کاملاً مناسبی نیست، زیرا مطالب مورد یادگیری تحت تأثیر تفاوت های فردی دانش آموزان که نقش مهمی در آموزش و پرورش کودکان دارد، قرار می گیرد. به عنوان نمونه، به یک کلاس پنجم سؤالاتی در زمینه اعداد کسری داده می شود و بچه ها براساس درکشان از مطالب گروه بندی می شوند. گرچه ما اطمینان داریم که کودکان در کلاسهای کوچک و متجانس خیلی سریع پیشرفت خواهند کرد، اما بعد از هر درس متوجه می شویم که بعضی کودکان مفاهیم جدید را یاد گرفته اند و برخی دیگر این طور نیستند. به عبارت دیگر به تعداد بچه ها سطوح یادگیری در آنان متفاوت است.

مفهوم این نمودار این است که در یک گروه چهل نفری از کودکان می توان انتظار داشت که میزان پراکندگی بدین صورت درآید:

۱ نفر بسیار سرآمد

۳ نفر سرآمد

۶ نفر بالای متوسط

۲۰ نفر متوسط

۶ نفر زیر متوسط

۳ نفر کودن

۱ نفر آموزش ناپذیر

مفهوم دیگر جدول فوق این است که اگر این چهل کودک ده ساله باشند عملکرد آنها یعنی کارهایی که می توان انتظار انجامشان را از آنها داشت، بین سنین ۱۳ و ۷ سالگی متغیر خواهد بود.

معلمی که در چنین کلاسی تدریس می کند احتمالاً سطح تدریس او برای گروهی که ۵۰ درصد از دانش آموزان کلاس را تشکیل می دهند مناسب خواهد بود، ولی این معلم می داند که ده نفر از بچه ها توانایی اندکی برای



آیا ضریب هوشی موفقیت تحصیلی را پیشگویی می‌کند؟

برای ارزیابی استعداد تحصیلی، آزمونهای متعدد و متنوع هوشی ساخته شده است. این آزمونها بر طبق روش اجرای آنها تحت عناوین

آزمونهای انفرادی و گروهی طبقه‌بندی می‌شوند که به علت حفظ محدودیت این مقاله امکان تشریح جزئیات مربوط به تمام انواع یا تمام تفاوت‌های آنها نیست.
آزمون هوش انفرادی اصولاً در شرایط بالینی به توسط آزمایشگری که کارآموزی

وسیع و جامعی در اجرا و تفسیر چنین آزمون‌هایی را دارد، مورد استفاده قرار می‌گیرد. دو نمونه از این آزمون‌های فردی که بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد آزمون هوشی "استفورد - بینه" و آزمون هوشی "وکسلر" است. یکی از آزمون‌های وکسلر ویژه کودکان است که در سنین ۱۱ ماهگی و ۵ تا ۱۵ سالگی به کار برده می‌شود. آزمون دیگر "وکسلر" در واقع آزمون "وکسلر - بلویو"^۷ است که بازسازی شده و تحت عنوان آزمون هوشی "وکسلر" برای بزرگسالان بین سنین ۱۶ تا ۶۴ سالگی به کار برده می‌شود. در آزمون بینه و آزمون‌های "وکسلر" از مفاهیم کلامی و تمرین‌های عملی برای تخمین زدن هوش فرد استفاده می‌شود.

گرچه معتبرترین وسیله‌ای که در اختیار یک روان‌شناس قرار دارد آزمون هوشی است، اما تشخیص میزان هوش تنها بر مبنای آزمون هوشی، ممکن است منجر به خطا شود. این یک واقعیت است که آزمون‌های هوشی عموماً بسیار غلط به کار برده شده‌اند و این کاربرد غلط بیشتر به علت برداشت و یا استنباط غلطی است که برخی از افراد حرفه‌ای و عامه مردم داشته‌اند. از زمانی که چنین آزمون‌هایی ساخته شده و توسعه یافته است، عامه مردم با ولع برای یافتن جواب‌های ساده و راه حل‌های آسان به آنها متشبث شده‌اند. حتی بهترین آزمون هوشی می‌تواند خطاهایی از ۵ تا ۱۰ نمره داشته باشد. همچنین به علت دخالت عوامل فرهنگی در نمرات ضریب هوشی، ممکن است کودکان بطور غلط برچسب زده شوند.

"آنتونی بارنت" خاطرنشان می‌کند: "آزمون‌های هوشی که به کودکان پنج یا شش ساله داده می‌شود مطلقاً قدرت پیشگویی

ندارند. همبستگی نتیجه این آزمون‌ها با آزمون‌های بعدی آن قدر کم است که این آزمون‌ها را از اعتبار می‌اندازد... رشد عقلانی کودکی ممکن است در خردسالی سریع باشد و بعداً به کندی گراید، در حالی که در کودکی دیگر عکس آن باشد. درحقیقت ضریب هوشی کودکان طبیعی ممکن است ظرف چند سال تا ۵۰ عدد تغییر کند^۸. "در سنین بالاتر آزمون‌های هوشی ممکن است تا حدی قدرت پیشگویی داشته باشد، اما این آزمون‌ها هیچ‌گاه نمی‌تواند چیزی بیش از یک راهنمایی کلی و تقریبی برای شناسایی استعداد‌های کودک باشد. مسأله مهم تعبیر و تفسیری است که از نتایج تست‌های هوشی به عمل می‌آید. در یک آزمون شاید دانش آموز سعی کافی نکرده است، شاید حالش خوب نبوده، یا دچار اضطراب و نوعی نگرانی بوده است. تفسیر صحیح نمره‌های آزمون مستلزم شناختی کامل از آزمون، فرد مورد آزمایش و شرایط مؤثر در آزمون است.

اجرای فقط یک آزمون هوشی می‌تواند گمراه کننده باشد. استفاده از چندین آزمون در شرایط مختلف می‌تواند اطمینان مناسبی را فراهم کند. به عنوان مثال یک شیوه از کاربرد آزمون‌های هوشی می‌تواند به صورت اجرای سه آزمون در آغاز کلاسهای سوم، چهارم و پنجم دبستان باشد. پاسخ آزمون‌ها گرچه ممکن است نوشتنی باشد، ولی محتوای اولین آزمون ترجیحاً باید غیر کلامی باشد و فقط از تصاویر، نمودارها و الگوها در آن استفاده شود. در آزمون‌های بعدی از بچه‌هایی که در خواندن ضعیف هستند نباید نمره‌ای کم شود. در باره نتیجه نهایی، "رنسه زازو"^۹ روان‌شناس فرانسوی، توصیه می‌کند که به صورت یک



محدوده دو نمره‌ای مثل ۱۰۲ تا ۱۰۷، یا ۱۱۴ تا ۱۱۸ داده شود و به صورت یک نمره نباشد.

ارزیابی ضریب هوشی دانش‌آموزان باید با عملکرد آنها در کلاس مقایسه شود. معمولاً بچه‌ای که در آزمون هوشی نمره خوبی کسب کرده است در کار مدرسه‌اش نیز خوب عمل می‌کند. آزمونهای هوشی موقعی ارزش واقعی دارند که ماکودکی را پیدا کنیم که در مدرسه علاقه کمی نشان می‌دهد ولی در آزمونهای هوشی نمره ضریب هوشی او بالای متوسط است. در مورد چنین کودکی ممکن است سطح توقع از او در گذشته کم بوده یا شاید دچار نوعی اختلالات یادگیری، یا ناتوانیهای خاص ناشی از کمبود محبت و عدم حمایت مناسب، عدم احساس تعلق به گروه و احساس ناامنی در خانواده باشد که مستلزم تشخیص دقیق و اقدامات درمانی است.

آزمونهای هوشی در واقع "آزمونهای توانایی عمومی" است. به عنوان نمونه آزمون "اوتیس" ۱۱ دارای چند نوع سؤال در زمینه‌های زبان، ریاضیات، استدلال کردن، تشخیص روابط بین اجزاء، فواصل و فضاهاست. اجرای این آزمون در مورد دونفر ممکن است تواناییهای عمومی آنها را یکسان نشان بدهد، ولی در تواناییهای خاص متفاوت باشند. بنابراین، ممکن است دونفر از لحاظ تواناییهای عمومی یکسان باشند ولی در زمینه‌ای خاص تواناییهای متفاوتی از خود نشان دهند.

برخی از محققان از روی کنجکاوی میزان هوش برخی از افراد مشهور را ارزیابی کرده‌اند. "آلبرت اینشتین" از جمله اشخاصی است که در یادگرفتن مهارتهای کلامی بسیار کند بود، به طوری که معلمانش احساس می‌کردند او یک

دانش‌آموز کند ذهن است؛ در حالی که وی استعداد برجسته‌ای در ریاضی داشت و جدا از برنامه مدرسه به مطالعه پرداخته، خلاقیت خارق‌العاده خود را بروز داد. در گذشته معلمان تصور می‌کردند که بین استعداد تحصیلی و خلاقیت همبستگی بالایی وجود دارد، ولی این تصور واقعیت ندارد. به عنوان مثال، "پال تارنس" اظهار می‌دارد: "قسمت اعظمی از آزمونهای هوشی روی قوه شناخت، حافظه و تفکر همگرا تأکید دارند ... در واقع اگر درصدد باشیم کودکان را براساس آزمونهای هوشی مشخص سازیم، تقریباً هشتاد درصد از خلاقیت هوشی کودکان را از این گونه بررسی حذف خواهیم کرد. به نظر می‌رسد که این درصد در تمام سطوح تحصیلی، از کودکان تا

خود کودکان مورد ملاحظه قرار گیرد، می تواند نقش مهمی در تعیین توقعات معقول از دانش آموزان داشته باشد. با این همه، نیاز به وجود آزمایشگرهای صلاحیتدار در زمینه های انتخاب آزمون، اجرا، نمره گذاری و تفسیر نمره ها مشهود است.

درموقع تفسیر ضریب هوشی دوعامل گمراه کننده خاص وجود دارد که باید از آنها اجتناب شود. اول اینکه اگر دانش آموزی دارای ضریب هوشی بالایی است، به این معنا نیست که او در مدرسه، یا در دانشگاه حتماً موفق خواهد شد؛ و دوم اینکه هرگاه دانش آموزی دارای ضریب هوشی پایینی است، این امر لزوماً بدان معنا نیست که او قادر به کسب موفقیت در رشته های متفاوت نخواهد بود.

از طرف دیگر، کودکی با ضریب هوشی پایین تر از متوسط گرچه ممکن است مشکلاتی در یادگیری خواندن در کلاس اول یا فهمیدن اعداد کسری در کلاس پنجم داشته باشد، اما این بدان معنا نیست که او قادر به چنین کاری نیست، بلکه معنای آن این است که از او نباید توقع خوب عمل کردن در این زمینه ها را داشت تا بزرگتر شود. فرض کنید ضریب هوشی کودکی ۸۰ است. این خارج قسمت نمایانگر "سن عقلی" نامیده می شود، یعنی توانایی او در حد ۸۰ درصد سن تقویمی اوست. به عنوان مثال، اگر این کودک ۱۰ ساله باشد سن عقلی او ۸۰ درصد ۱۰ ساله ها، یعنی در حد ۸ ساله ها است. بنابراین بهتر است که از او توقع انجام کارها و مسائلی را داشته باشیم که انجام کارها و مسائلی را داشته باشیم که متناسب با حد متوسط ۸ ساله ها باشد. همچنانکه او بزرگتر می شود توانایی اش نیز

بالاترین سطح آموزش عالی، صدق می کند.^{۱۱} بنابراین، ضریب هوشی معمولاً با موفقیت عمومی تحصیلی ارتباط دارد، نه با توفیق در یک زمینه خاص.

غالباً میان متخصصان روان شناسی و آموزش و پرورش در باره ارزش ضریب هوشی بحث و سؤالاتی از جمله نمونه های زیر مطرح می شود:

۱- آیا آزمونها استعداد های ارثی را می سنجند؟

۲- آیا این آزمونها در جهت تعیین توانایی کودک در برخورد با مطالب درسی و تکالیف مدرسه که اغلب مستلزم حافظه و تمرکز حواس است کمک می کند؟

۳- چه محیطی ممکن است به استعدادهای ارثی لطمه بزند؟

۴- توارث چه نقشی در هوش دارد؟

۵- آیا هوش تغییر ناپذیر است یا می توان آن را پرورش داد؟

نظریات در باره تمام این سؤالات بسیار متفاوت است. به عنوان مثال، "کالتون"^{۱۲} (۱۸۶۹) بر اهمیت توارث در پیشرفتهای خلاقت تأکید می کند و "کاتل"^{۱۳} (۱۹۱۵) برای محیط اهمیت بیشتری قائل است. در هر حال، استفاده از آزمونهای هوشی در جوامع گوناگون تا حد زیادی شبیه به وضع بهره گیری از آنها در دهه دوم قرن حاضر در آمریکا است که غالباً کاربرد آزمونها بدون تشخیص صحیح رایج شده است. می توان قبول کرد که این آزمونها در اصل با دقت ساخته شده اند، عینیت دارند و نسبتاً قابل اطمینان هستند، بخصوص اگر نتایج چند آزمون همبستگی نزدیک داشته باشند. اگر نتایج این آزمونها همراه با مشاهدات معلم و علائق

نمرات تست هوشی و چگونگی سازگاری و موفقیت در زندگی روزمره آنان مشخص می شود.

کودکان از لحاظ سرعت یادگیری متفاوت هستند. مربیان کودک باید این واقعیت را بپذیرند و از تمام کودکان بخصوص از بچه های کودکستانی، توقع نداشته باشند که همرهاری را در محدوده یک زمان خاص یاد بگیرند. اما متأسفانه، نظام آموزش و پرورش ما غالباً معلم را مجبور می کند تا به جای فراهم کردن تجربیاتی که بهتر با استعدادها و نیازهای کودکان تناسب داشته باشد، سعی کنند تمام کودکان را در قالبی از انتظارات کلاسی خاص شکل دهند. گرچه کودکان از طریق تشکیل گروهها، مثلاً در کلاسهای درس، می توانند اطلاعات بسیاری را از معلم یاد بگیرند، مع ذلک برخی مواقع که مفاهیم جدید در کلاس مطرح می شود روش آموزش گروهی برای آنهایی که توانایی سریع در یادگیری دارند خیلی زود کسل کننده شده، برای آنان که در یادگیری کند هستند بسیار دشوار می گردد؛ به طوری که از لحاظ صرف وقت به توسط معلم، اقتصادی نیست و از جهت توجه به تفاوت های فردی در یادگیری، تمام کودکان به فکر کردن تشویق نمی شوند.

شاید طرح مباحث و نکات فوق موجب شود که دست اندرکاران بهداشت روانی و آموزش و پرورش کودکان و همچنین قانون گذاران و مدیران ذی ربط، چاره ای اندیشیده، قوانینی وضع کنند تا از استفاده های نادرست از طبقه بندی و برجسب زدن براساس نمرات ضریب هوشی جلوگیری به عمل آید.

بقیه در صفحه ۵۳

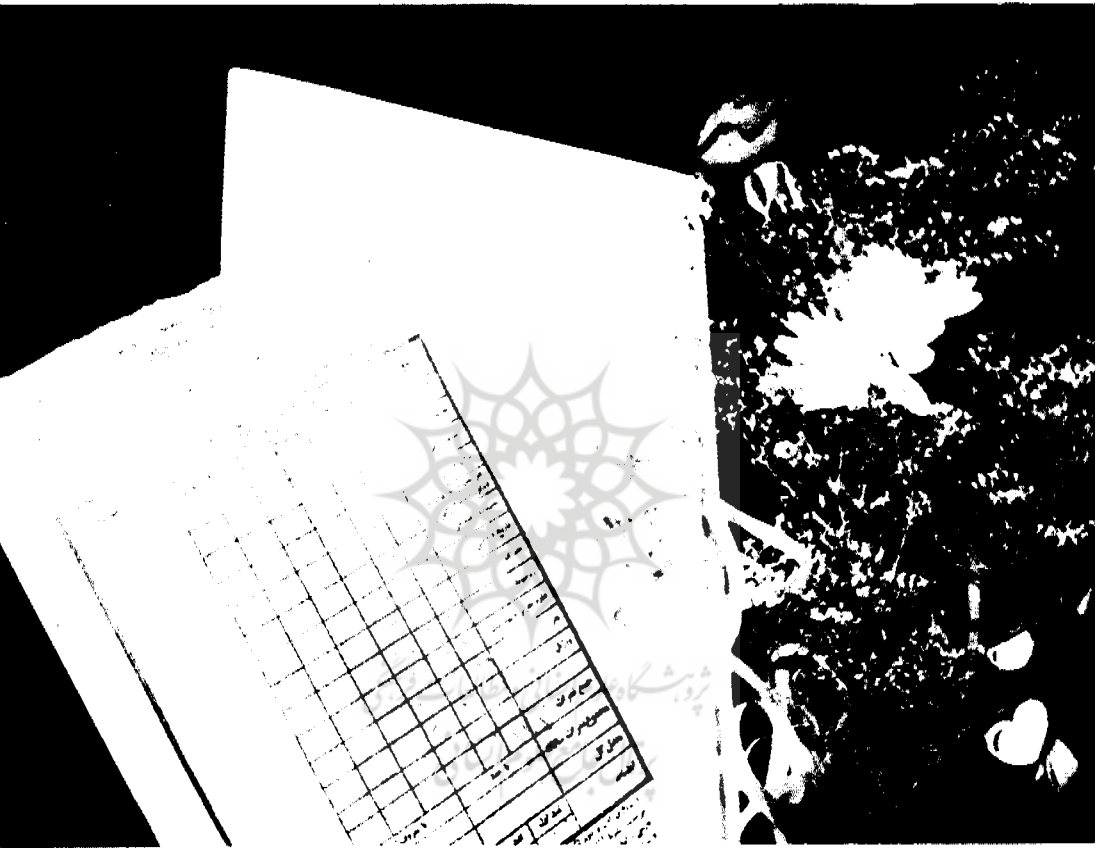
افزایش خواهد یافت و اگر چه در تمام جهات تسلط پیدا نمی کند، ولی ممکن است در زمینه های ویژه ای متخصص شود.

نتیجه گیری:

هوش شیئی قابل لمس نیست که بتوان آن را از لحاظ فیزیکی سنجید و اندازه گرفت. هوش قابل قیاس با قد، وزن و دیگر خصوصیات که به آسانی اندازه گیری می شوند، نیست. هوش چیزی مثل کور رنگی نیست که انسان یا آن را دارد و یا ندارد. روان شناسان صرفاً در مورد یک تعریف از هوش توافق ندارند. در واقع، روان شناسان بیشتر اطمینان دارند که هوش چه نیست تا اینکه هوش چه هست. این وضع موجب بروز مشکل در تشخیص میزان هوش می شود. میزان هوش کودکان معمولاً براساس



بانتیجه امتحانات فرزندان چگونه برخورد می‌کنید؟



محمد رضا عابدی

دانش آموز مؤثر است، درسی است که او می‌آموزد و به موقع از آن استفاده می‌کند. در همین زمینه یکی از مسائلی که عکس العمل والدین در مقابل آن برای دانش آموز اهمیت بسیاری دارد نتایج امتحانات وی است. همان گونه که می‌دانید والدین در این مورد به طرق مختلف عمل می‌کنند و حتی بعضی اوقات نوع برخوردشان بستگی به حالت خلقی آنان در

همان طور که می‌دانید اساسی ترین پایگاه رشد و تربیت کودک، خانواده است. در خانواده است که کودک راه و رسم زندگی را می‌آموزد. چگونگی برخورد والدین با مسائل مختلف زندگی اعم از مسائل عادی، خوشحال کننده و نگران کننده علاوه بر اینکه در بهداشت روانی

بنابراین کارنامه‌ای مطلوب‌تر است که نمره‌های آن بیانگر تلاش فرد باشد. پس باید از میزان تقریبی استعداد کودک مطلع باشیم و بینیم با توجه به استعدادش چه فعالیتی انجام داده است. برای درک میزان استعداد دانش‌آموز راههای متفاوتی وجود دارد که یکی از این راهها توجه به نمره‌ها و وضع درسی او در سالهای قبل است.

۳ - قبل از گرفتن و یا دیدن کارنامه سعی کنید نمرات درسها را حدس بزنید، تا متوجه شوید چقدر در پیش‌بینی وضع درسی فرزندان موفق هستید.

۴ - حتی‌الامکان سعی کنید خودتان برای گرفتن کارنامه فرزندان به مدرسه بروید و منتظر نباشید تا او کارنامه‌اش را بیاورد.

ب (نکاتی که هنگام دریافت کارنامه باید مورد توجه قرار دهید:

۱ - در موقع دیدن کارنامه و قبل از هرگونه واکنشی روزی را به یاد آورید که کارنامه خود را به والدیتان نشان می‌دادید. در آن هنگام چه واکنشی را از آنان توقع داشتید و اگر چگونه عمل می‌کردند شادتر می‌شدید و در عین حال انگیزه شما برای تحصیل بیشتر می‌شد؟

۲ - اکنون کارنامه فرزندان در دست شماست و او هم روبرویان ایستاده است. چگونه به او می‌فهمانید که برای نتایج کارش ارزش قائلید؟ لازم است در این مورد چند دقیقه وقت صرف کنید. یکبار از اول تا آخر کارنامه را نگاه کنید، روی نمرات مکتب نمایید، نمرات درسهای مختلف و احیاناً نلث‌ها را با یکدیگر مقایسه کنید، نمرات خوب یا خوبتر را

لحظه دریافت نتیجه امتحانات دارد. مثلاً اگر خوشحال باشند شاید حتی نتایج ضعیف دانش‌آموز نیز آنان را زیاد متأثر نسازد.

خوب اکنون سؤال ما این است که شما در برخورد با کارنامه فرزندان چه می‌کنید؟ شاید

بگویید بستگی به نوع کارنامه دارد. اگر نمرات فرزندان خوب باشد چه می‌کنید؟ و اگر نمراتش ضعیف باشد چه واکنشی نشان می‌دهید؟

در این مقاله نکاتی در مورد چگونگی برخورد با کارنامه دانش‌آموزان بیان می‌شود. امید است با مطالعه آنها و یافتن بهترین راه حل بتوانید به انگیزه فرزندان برای ادامه تحصیل بپردازید.

الف (نکاتی که قبل از دیدن کارنامه باید در نظر داشته باشید:

۱ - چرا مدرسه در سه نوبت از دانش‌آموزان امتحان می‌گیرد و کارنامه را برای والدین می‌فرستد؟ یکی از علل آن دادن هشدار در مورد وضع درسی دانش‌آموز به خود او و شماست. بنابراین کارنامه سه ماهه اول و دوم در واقع هشدار به دانش‌آموز و والدین اوست. پس اگر نتیجه مثبت باشد، باید رفتار کودک تقویت شود و اگر منفی است، باید برنامه‌ای برای جبران آن تنظیم گردد.

۲ - بهترین کارنامه چه کارنامه‌ای است؟ شاید در بین عموم مردم بهترین کارنامه، کارنامه‌ای است که همه نمرات آن ۱۹ و ۲۰ باشد. اگر این گونه قضاوت کنیم در واقع تواناییهای کودک را نادیده گرفته‌ایم. یادمان باشد که استعدادهای کودکان با هم فرق دارد.

مورد توجه قرار دهید و برای تلاشی که در کسب آنها صورت گرفته به او آفرین بگویید (نمونه: آفرین عزیزم که در درس علوم نمره ۱۷ گرفته‌ای و ...).

ج) برخورد با کارنامه‌های مختلف:

در یک تقسیم بندی کلی می‌توان گفت سه نوع کارنامه وجود دارد:

۱- کارنامه‌ای که در آن همه نمرات خوب و عالی است.

۲- کارنامه‌ای که نمرات آن بطور کلی متوسط است.

۳- کارنامه‌ای که نمرات ضعیفی را نشان می‌دهد.

- برخورد با کارنامه خوب و عالی:

اگر همه نمرات خوب و عالی است، با چهره‌ای شاد به فرزندان تبریک بگویید. سپس کارنامه را به خودش بدهید تا نمراتش را برایتان بخواند و شما نیز با کلمات مرحبا، آفرین و ... بلافاصله احساسات را ابراز کنید.

- برخورد با کارنامه متوسط:

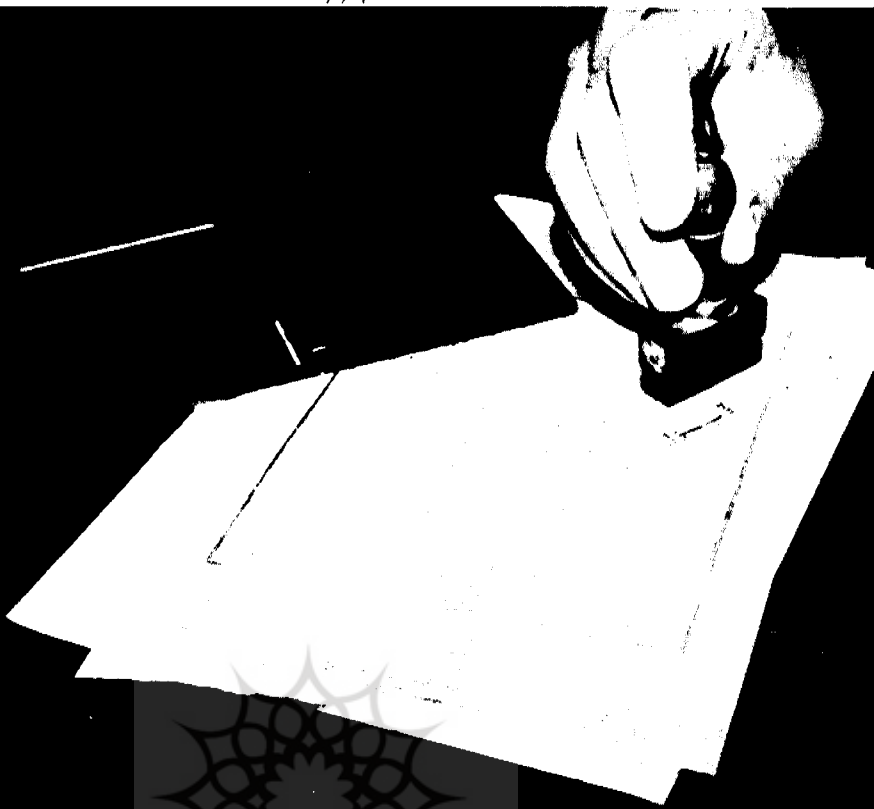
اگر بین نمرات متوسط و احیاناً خوب فرزندان نمرات ضعیف هم یافت می‌شود، بعد از اینکه روی نمرات خوب او تأکید کردید از وی بپرسید: به نظر خودت چرا در فلان درس مثلاً دیکته نمره‌ات بهتر از ریاضی شده است؟ با این سؤال ذهن او را تحریک می‌کنید که مسائل و مشکلات مختلف را بیان کند. بعد از بیان مسائل گوناگون و به اصطلاح کشف علت‌ها و ضعف‌ها، برای جبران آنها برنامه‌ای تنظیم

کنید(مثلاً چون در ریاضی ضعیف هستی و علت آن این است که در این درس پایه‌ای قوی نداری، از امروز باید روزی یک ساعت کتابهای سال قبل را مرور کنی و...). به هر حال در اتخاذ تصمیم با یکدیگر تبادل نظر کنید و اجازه دهید تصمیم نهایی را فرزندان بگیرد.

- برخورد با کارنامه‌ای که همه نمراتش ضعیف است:

ممکن است بیشتر و یا گاهی همه نمرات فرزندان ضعیف باشد. ملاحظه می‌کنید در این مورد کار دشوارتر است، خصوصاً اینکه احساسات پدر - فرزندی یا مادر - فرزندی در میان است و با توجه به احساس مسئولیتی که در قبال او دارید ممکن است بر سرش داد بزنید، به او توهین کنید و یا او را از خود برانید. باید ببینیم هدف از این کارها چیست؟ مسلماً اکثر والدین خواهند گفت برای اینکه در دفعات بعد نمراتش بهتر شود، ولی باید بدانید راه فوق شما را به این هدف نمی‌رساند. پس چه باید کرد؟

در این مورد نیز اگر نمره خوب یا نسبتاً خوبی در کارنامه وجود دارد به آن اشاره کنید (یعنی بگویید نمره جغرافی‌ات ۱۲ است، آفرین، خوب است). اگر همه نمرات در سطح پایین است باز می‌توانید به یکی از نمرات که کمی بالاتر از بقیه است اشاره کنید، سپس علت ضعیف بودن نمرات را از خودش جویا شوید. مواظب باشید طوری سؤالتان را طرح کنید که از شما نهراسد و سکوت اختیار نکند. همه راه‌های ممکن را با یکدیگر بررسی کنید و به فرزندان اطمینان دهید که شما حامی او هستید. اگر فرزند شما بعد از بررسی علل و کشف علت اصلی، تلاش و کوشش را آغاز کرد تا آنجا که



تذکرات لازم:

۱- یادتان نرود که در هر سه حالت فوق تفاوت‌های فردی را در نظر بگیرید و فرزندان را با هیچ‌کس دیگر مقایسه نکنید. تنها نمراتش را با یکدیگر و یا با نمرات نوبت‌های مختلف بسنجید (مثلاً نمره فارسی ثلث اول را با نمره فارسی ثلث دوم مقایسه کنید). ممکن است نمرات فرزندان با یکدیگر متفاوت باشد، در این صورت به هیچ وجه نمرات یکی را به رخ دیگری نکشید.

۲- وقتی نمرات فرزندان ضعیف است یک طرفه قضاوت نکنید، یعنی تنها او را مقصر ندانید. آیا خود شما به عنوان والدین در این

امکان دارد شرایط فعالیت را برایش مهیا سازید، به او قوت قلب بدهید و متذکر شوید که هنوز دیر نشده است. خاطرنشان کنید که این نتیجه در واقع زنگ خطری است که باید از آن برای کسب پیروزیهای بعدی حداکثر استفاده را بکند (نمونه: بین عزیزم علت اینکه نمرات تو ضعیف بوده، یکی این است که تا کنون من نسبت به درسهایت توجه کافی نداشته‌ام و کتابهای دیگری را که در فهم درسها به تو کمک می‌کند، برایت تهیه نکرده‌ام. ثانیاً خود تو هم برای درسهایت وقت کافی نگذاشته‌ای. پس از امروز باهم برنامه‌ای در این مورد تنظیم می‌کنیم. اگر در انجام برنامه دچار خستگی شدی به من بگو تا برای اجرای بهتر آن با یکدیگر تصمیم‌گیری کنیم).

دروس ضعیف است مورد تمسخر سایر اعضای خانواده قرار نگیرد.

۹- آبروی او را نبرید، مواظب شخصیتش باشید، یعنی به او بر چسب‌هایی نظیر کودن، کم هوش و غیره نزنید و در عین حال سایر جنبه‌های وجودش را مورد توجه قرار دهید. مثلاً اگر هنرمند، مؤدب، مؤمن و... است، این صفات را به او یاد آوری کنید و با تأکید بر نکات مثبت، در وی انگیزه فعالیت ایجاد کنید. (نمونه: این نقاشی‌های خوبت نمایانگر هنر توست، پس می‌توانی در درس فارسی نیز با تلاش و کوشش موفق شوی).

(ه) به کجا مراجعه کنید:

۱- یادتان نرود که در موارد فوق به مدرسه مراجعه و با مدیر و معلمان مشورت کنید. این مشورت شما را در پیدا کردن علت مشکل و بهترین راه حل یاری می‌رساند.

۲- اگر در مورد علل ضعف درسی فرزند خود با توجه به نکات بالا به نتیجه نرسیدید با فردی متخصص در این زمینه مشورت کنید. ستاد تربیتی در مدارس، هسته مشاوره در مناطق و کلینیک مشاوره و درمان اداره کل می‌تواند در این زمینه یاریگر شما باشد.

منابع:

۱- مجلات پیوند

۲- قائمی، علی، مسائل مدرسه‌ای کودک، انتشارات انجمن اولیاء و مربیان، تهران، ۱۳۶۹

مورد وظایف‌تان را بخوبی انجام داده‌اید؟ آیا الگوی تلاش و کوشش برای او بوده‌اید؟ آیا جریان تحصیل او را دنبال کرده‌اید؟ آیا محیط خانه برای درس خواندن مناسب بوده است؟ و یا عواملی دیگر از جمله دوستان، تماشای بیش از اندازه برنامه‌های تلویزیون، مهمانیهای مکرر، ضعف جسمانی، بیماری و... نیز در این مورد مؤثر بوده است؟

۳- سطح هوشی و استعداد فرزند خود را در نظر بگیرید و به اصطلاح در حد توانش از او توقع داشته باشید.

۴- بدون تردید بجز سطح هوشی و میزان تلاش، عوامل متعدد دیگری مثل نحوه نگرش دانش‌آموز به درس و مدرسه، میزان رغبت و علاقه‌اش نسبت به درس، شرایط عاطفی، سلامت جسمانی، برخورداری از انگیزه کافی، همچنین معلم یا معلمان، مدیر و ناظم، مربی پرورشی و مشاور نیز در نتیجه امتحانات فرزند شما دخیل هستند.

۵- به یاد داشته باشید که حتماً باید به کشف علت ضعف فرزندان اقدام کنید. بدون یافتن علت، برنامه‌ریزی‌های بعدی با شکست مواجه خواهد شد.

۶- اگر به کارنامه فرزندان توجه نکردید یا در صدد کشف علت کاستیها برنیامدید و یا برای جبران ضعف وی برنامه‌ریزی نکردید، توقع نداشته باشید نتایج کارش در آخر سال درخشان باشد.

۷- در هیچ یک از موارد فوق از تنبیه بدنی استفاده نکنید. تنبیه راه حل مشکل فرزندان نیست، بلکه راهی غیر منطقی برای خالی کردن خشم شماست.

۸- مواظب باشید فردی که در بعضی

پاورقیها

۱ - ضریب هوشی شاخصی از میزان رشد جنبه‌های خاصی از هوش در دوران کودکی است. این شاخص از طریق تقسیم سن عقلی فرد به سن تقویمی، ضرب در عدد ۱۰۰ به دست می‌آید.

2 - ALFRED BINET

3 - L.M. TERMAN

4 - STANFORD BINET

5 - A.S. OTIS

6 - WECHSLER

7 - WECHSLER BELLURE

۸ - بارنت، آنتونی، انسان، ترجمه محمد رضا باطنی، ماه طلعت نصرآبادی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، صفحه ۲۰۱

9 - RENE ZAZZO

10 - OTIS SELF - ADMINISTERING INTELLIGENCE

11 - PAUL TORRANCE, GUIDING CREATIVE TALENT, (ENGLEWOOD CLIFF, N.J. PRENTICE HALL, TNC., 1962) P.16

12 - CALTON

13 - CATTEL

منابع

۱ - آناستازی، آن، روان آزمایی، ترجمه محمد تقی براهنی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.

۲ - بارنت، آنتونی، انسان، ترجمه محمد رضا باطنی، ماه طلعت نصرآبادی، نشر نو تهران، ۱۳۶۳.

۳ - رابینسون، هالبرت جی، کودک عقب مانده ذهنی، ترجمه فرهاد ماهر، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶.

۴ - گلاگر، جیمز، آموزش کودکان تیزهوش، ترجمه مهدی زاده واحمد رضوانی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.

۵ - مکدوگال، ویلیام، روان شناسی عملی برای همگان، ترجمه وحید مازندرانی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲.

۶ - هاشمی، ابراهیم حسن، آزمونهای روانی، انتشارات شرکت سهامی تهران، ۱۳۶۰.



آموزش

با عشق

و

محبت

از انتشارات جهاد دانشگاهی

اغلب پدران و مادران از خود می‌پرسند: برای فرزندان خود چه کارهایی باید انجام دهیم؟ و یا فرزندانمان در کنار مراقبت و پرورش به چه چیزهای دیگری نیاز دارند؟

موفقیت آینده‌کودک به تربیت و آموزش اولیه او بستگی دارد و والدین مسئول تربیت فرزندان‌شان برای زندگی بهتر هستند.

آشنا شوند. آیا آموزش گذراندن مراحل است که می‌تواند به رشد مثبت فیزیکی، هوشی و عاطفی در خردسالان بینجامد؟

امروزه والدین حتی بیشتر از زمانهای قدیم، خود نیازمند آموزش هستند تا با چگونگی پرورش شایسته فرزندان‌شان

کلمات را می شنود و آنها جزئی از وجود او می شوند. گوشه‌های تیز کودک در حال گرفتن زیباییهای گفتار و سخنان شما یا آهنگ و بعد عاطفی آنهاست. شما به او روشی را می آموزید که به وسیله آن فکر کند و عقایدش را بیان نماید.	را دارند. نقش محبت بخصوص در هنگام برقراری ارتباط از اهمیت و عینیت بیشتری برخوردار می گردد. آموزش در مورد برقراری ارتباط	اصل جامع و کلی این است که تربیت واقعی با یک کلمه که همان عشق است آغاز می شود. عشق و نشانه‌های مربوط به آن آنقدر با اهمیت است که بدون آنها یادگیری ارزشهای واقعی برای کودک در حدی بسیار پائین صورت می گیرد.
دایره وسیعی از لغات	کودک می آموزد که به والدینش اعتماد کند، بنابراین هر کلمه‌ای که والدین به زبان می آورند برایش حکم واقعیت را دارد و هیچ دلیلی برای چون و چرا وجود ندارد؛ هرچند که هنوز فاقد قدرت انجام این کار است. صدای پدر و مادر به کودک احساس آرامش می بخشد و او گفتار آنان را درک می کند. آیا تا به حال متوجه این مسأله شده‌اید که گفتار شما به توسط فرزندان ثبت می شود؟ او هنوز معانی بیشتر لغات را نمی داند، ولی سرعت در حال یادگیری نحوه استفاده از کلماتی است که شما در گفتار خود به کار می برید. کودک کلمات را ضبط می کند و در وجودش به آهنگ صدای والدین پاسخ می دهد. اینکه کلمات بیان شده شادی، امیدواری، تشویق، ناامیدی، غم یا خشم باشد، فرقی نمی کند؛ هرچه می خواهد باشد، او	محبت نقش اساسی در زندگی کودک دارد. در واقع به دلیل وجود محبت است که قوه درک در کودک رشد می کند و به سبب همین عشق و محبت در خانواده است که کودک رشد می کند و به بلوغ شایسته‌ای می رسد. در یک محیط گرم و مطمئن است که کودک پیشرفت می کند و در میان بازوان مادر و آغوش پدر است که احساس امنیت می کند. والدین برای کودک در حکم همه دنیا هستند. آنها تمامی نیازهای کودک را برآورده می کنند. چاره‌ساز همه ناراحتیها و برآورنده همه خواسته‌های او هستند. او را در مقابل ترسها آرامش می دهند و در یک کلام به وجود آورنده، حافظ و منبع عشق کودک به شمار می آیند. در یک محیط خانوادگی گرم و صمیمی است که کودکان از طریق اعتماد، تشریک مساعی و وحدت بیشترین میزان یادگیری



تشدید می‌گردد.

به کودکان گوش کردن را یاد
بدهید

مگر گوش کردن پدیده‌ای کم
و بیش خود کار نیست؟ مگر
صداها و اصوات در اطراف ما
وجود ندارد؟ بله ما در محاصره
اصوات هستیم، آنها همه جا را
در برگرفته‌اند و ما آنها را
می‌شنویم و به وجود آنها عادت
می‌کنیم. "شنیدن" کم و بیش
غیرارادی است، اما گوش دادن
برخلاف شنیدن صرف، یک
مهارت است. گوش دادن یک

به صورت دلسرد کننده یا
تحقیرآمیز و یا همراه با احساس
درماندگی باشد، به گونه‌ای که
ترس و رفتار اجتنابی را در کودک
به وجود آورد.

این خیلی مهم است که
مراقب طرز تلقی‌های فرزندان
باشید، زیرا امور دیگر همه به آن
بستگی دارد. رفتار او باید در
جهت فرمانبرداری و احساس
مسئولیت مثبت رشد کند و گرنه
شما سالهای سختی را در پیش‌رو
خواهید داشت. عدم احساس
مسئولیت کودک را به طرف
سرکشی سوق می‌دهد و این
تمرد و نافرمانی با افزایش سن او

او توضیح دهید که در حال انجام
چه کاری هستید و به خاطر داشته
باشید که او اعمال شما را نظاره
می‌کند. از لحنی کاملاً گرم و
ملایم استفاده کنید. رابطه
دوستانه‌ای با او برقرار کنید، اما
در عین حال حق برتری خودتان
را در محبت، راهنمایی و
نصیحت حفظ نمایید. با او
صحبت کنید، اما نه پایین‌تر از
سطح خودش.

ارتباط خود را در طول روز با
کودک حفظ کنید. در باره همه
چیز سخن بگویید و ارتباط
خودتان را صرفاً به اصلاح گفتار
کودک محدود نسازید.

حالت اصلاح‌گري صرف
مطمئناً به ارتباط شما با فرزندان
صدمه خواهد زد، اما این فکر را
هم نکنید که او هرگز نیاز به
تصحیح و تأدیب ندارد. هر وقت
احساس کردید که نیاز به اصلاح
است باید او را تأدیب و هدایت
کنید و این کار را نیز به‌طور جدی
انجام دهید تا مؤثر واقع شود. اما
بجز اینها شما مسائل دیگری هم
در ارتباط با کودک خود خواهید
داشت، به طوری که تأدیب جزء
قابل قبولی از مجموعه ارتباطات
شما با کودک خواهد شد. او
بزودی خواهد آموخت که تأدیب
امری طبیعی و جزء مورد نیاز
زندگی است. البته این کار نباید

فعل ارادی است که لازمه اش توجه آگاهانه و هشیارانه فرد می باشد. گوش دادن امری است ضروری که یادگرفته می شود و به عبارت دیگر اکتسابی است. پس شما باید اطمینان حاصل کنید که این مهارت در کودک شما در حال رشد است.

برای کسب آموزش مطلوب کودک باید از شنوایی خوبی بهره مند بوده، نسبت به شنیده هایش توجه و دقت داشته باشد. او باید بتواند تشخیص دهد که چه کاری در حال انجام است و سپس نسبت بدان واکنش نشان داده، پاسخی مناسب دهد. کودکان را طوری پرورش دهید که نسبت به صداها هشیار باشد. کودک را عادت ندهید که صرفاً دستورها را تکرار کند، گرچه باید در نظر داشته باشید که گاهی اوقات به دلایل معتبر و صحیح و بسته به عمل کودک باید این کار را انجام دهید.

به صورت درگوشی دستورهایی به کودک بدهید و او را وادار کنید که آنها را انجام دهد. این کار باعث سرگرمی او هم می شود. او را وادارید چشمهایش را ببندد و سپس از او بپرسید که چه صدایی شنیده است. او را تمرین دهید که صداها را مختلف را تشخیص

دهد مثل: صدای باز شدن در، گذاشتن درپوش دیگ بر روی آن، آلت موسیقی، صدای خراشیده شدن یک سطح، باز کردن پنجره، کوبیدن پا، دست زدن.

مشاهده شیوه تولید صداها

به فرزندتان کمک کنید که تولید صداها را ببیند. به او امکان دهید که در هنگام تولید صدا به لبهای شما دقت کند. مثلاً صدای "ب" را تولید کنید و همین طور صداها "پ"، "ت"، "س" و "ک" را. خروج هوا از دهان در حین تولید این صداها برای کودک سرگرم کننده نیز هست. کودک را ترغیب کنید که وقتی شما چنین صداهایی را تولید می کنید، دستش را جلوی دهان شما بگذارد. کمی که کودک بزرگتر شد می توانید از بازی کردن با صداها استفاده کنید. به اشیای منزل که نام آنها با صداها مختلف شروع می شود اشاره کنید و این کار را با صداها گوناگون انجام دهید.

اطاعت از دستورها

تمرینات کلامی را بر حسب

سن کودک می توان افزایش داد. آموزش را به صورت قدم به قدم شروع کنید. کودک را وادارید به ترتیبی مانند زیر دستورهاشان را انجام دهد.

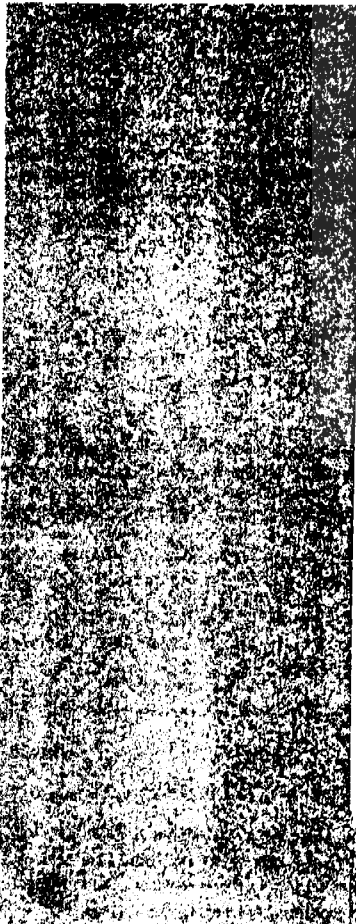
عرض اتاق را طی کند، به طرف راست بچرخد، روی صندلی قرمز بنشیند، پاهایش را به زمین بکوبد، دستهایش را خم کند و هنگامی که مشغول بازی کردن در خارج از منزل است لی لی کردن و پریدن نیز به این قبیل سرگرمیها اضافه می شود. این بازیها را می توان با انجام کارهای خانگی متنوع تر ساخت.

برای توجه خوب کودک او را ستایش کنید، او را در آغوش بگیرید و ببوسید. طوری با او رفتار کنید که از توجه و گوش دادن بیشتر لذت ببرد. لازم است دادن بیشتر لذت ببرد. لازم است وقتی که کودک مشغول بازی کردن است به او توجه داشته باشید و به او گوش بدهید، اما این امر نباید بطور تصنعی و نمایشی باشد. اطاعت از دستور یک روند یادگیری شامل گوش دادن و پاسخ دادن است که بسادگی شروع می شود و پس از آن اگر با دقت پرورش داده شود به یک خوی با ارزش تبدیل خواهد شد.

داغدیدگی زنان

مترجم: شروین شمالی

مرگ شریک زندگی یکی از تنش‌زاترین حوادثی است که در زندگی اشخاص رخ می‌دهد. فقدان همسر بویژه پس از سالها زندگی با او، دنیا را در نظر بیوه وارونه جلوه می‌دهد؛ همه برایش بیگانه‌اند و هیچ چیز معنایی ندارد. تحمل تنهایی، پس از مدتها زیستن در کنار همسر سخت و طاقت فرساست. هرچه رابطه زناشویی در گذشته قوی‌تر بوده باشد، فقدان همسر بیشتر احساس شده، تأثیر آن بر زندگی شخص داغ‌دیده شدیدتر است. انطباق مجدد شخص داغ‌دیده با محیط اطراف به مرور زمان حاصل می‌شود.



شخصی و یا حتی اندیشیدن به آنها را نداشته است، پس از بیهوش شدن (هنگامی که از شوک اولیه بهبود می‌یابد و دوران سوگواری‌اش به پایان می‌رسد) استعدادهای نهفته خود را کشف می‌کند. وی ممکن است زندگی جدید و پرمهری را از سر بگیرد و چنان تحولی در آن ایجاد کند که شاید اگر تنها نشده بود، هیچ‌گاه به وقوع نمی‌پیوست.

واکنش در قبال مرگ و فرایند سوگواری

واکنش آنی افراد پس از شنیدن خبر مرگ نزدیکان، بویژه اگر فوت، ناگهانی و غیر منتظره باشد (مثلاً مرگ شوهر به دنبال وقوع تصادف و یا سکنه قلبی)، غالباً شوک و ناباوری است. با این حال، حتی زمانی که مرگ عزیزان به دنبال یک بیماری طولانی است و شخص انتظار آن را دارد، باور کردن این واقعه برایش دشوار می‌نماید. اگر زن جسد همسر خود را نبیند حس ناباوری و عدم پذیرش واقعیت مرگ در وی شدت می‌یابد. این حالت شوک غالباً تا چندین روز به طول می‌انجامد. احساس رخوت و بی‌حسی به شخص داغ‌دیده کمک می‌کند تا بتواند از عهده انجام مسئولیتهایی که پس از مرگ همسر به عهده‌اش است، برآید. مسئولیتهایی چون به ثبت رساندن مرگ متوفی و فراهم ساختن مقدمات مراسم سوگواری. سپس احساس رخوت و بهت زدگی، جای خود را به غم و اندوه شدید می‌دهد.

همه افراد به طور یکسان مراحل سوگواری را نمی‌گذرانند، به طوری که ممکن است ماهها و سالها طول بکشد تا کاملاً بهبود حاصل کنند. زن بیهوشی که در سوگ شوهر خود نشسته و

اکثر ما واقعیت مرگ را به آسانی نمی‌پذیریم. تصور اینکه روزی می‌میریم، اندیشیدن به ادامه زندگی پس از مرگ عزیزانمان و تصور اینکه آنان مرده‌اند و دیگر در بین ما نیستند، امری دشوار است. بنابراین غالباً به مرگ نمی‌اندیشیم و از آن سخن نمی‌گوییم؛ هرچند که می‌دانیم مرگ بخشی محتوم از زندگی ماست.

یک زن بیهوش برای مواجهه با وضعیت غیر قابل تصور مرگ همسر باید بر احساسات ناآشنای خود فائق آید. احساساتی که نه تنها پیچیده‌اند، بلکه شدت یافته، موجب پریشانی او و دیگران می‌شوند. اگر زن نداند که دیگران از شخص بیهوش چه انتظاراتی را دارند، ممکن است چنین تصور کند که آن دسته از واکنشهای عادی وی که قاعدتاً باید از ویژگیهای سوگواری باشد، وحشتناک و غیرعادی است و یا باعث ناراحتی دیگران می‌شود. برخی زنان بیهوش گاه از پنهان کردن احساسات و تظاهر به شجاع بودن به خود بالیده و اجازه نمی‌دهند که دیگران دریابند تا چه حد غمگین و تنها هستند. انکار احساسات و عواطف و یا سرپوش نهادن بر آنها پس از داغ‌دیدی، به صرف برهم زدن آرامش دیگران، شیوه معمول انطباق با محیط نیست و با به مخاطره انداختن سلامت شخص می‌تواند در آینده به مشکلاتی بینجامد. البته نمی‌توان گفت که تمامی پیامدهای داغ‌دیدی در دراز مدت مضر خواهد بود، چرا که بسیاری از افراد بر تنش و فشار روانی خود غلبه کرده، بعدها در مقایسه با گذشته خود را قوی‌تر و از لحاظ فکری بالغ‌تر می‌یابند. گاه زنی که در گذشته تنها به رسیدگی و مراقبت از همسر و فرزندانش می‌پرداخته و فرصتی برای انجام فعالیتهای

شخص مرحوم در شخص داغدیده تقریباً دو هفته پس از حادثه، به طول می‌انجامد و سپس جای خود را به احساس غم و افسردگی می‌دهد. زن بیوه از این تغییر حالات ناگهانی که سرعت در وی رخ می‌دهد، دچار سردرگمی شده، از آن بیم دارد که عقل خود را از دست بدهد. و به همین دلیل است که شخص داغدیده باید هرچه زودتر فعالیتهای روزمره را دوباره از سرگیرد. بدین ترتیب واقعیت کار و تلاش و فعالیتهای عادی به وی کمک می‌کند تا احساس عدم پذیرش واقعیت را که با فقدان شخص مورد علاقه و متعاقباً پدید آمدن تغییر در زندگی‌اش تداعی می‌شود، متعادل سازد.

احساس غم و افسردگی غالباً ۴ تا ۶ هفته پس از داغدیدگی به شدیدترین حدّ خود می‌رسد، اما معمولاً بهتر است شخص پس از دو هفته به سرکار برگشته، زندگی عادی خود را از سر گیرد. همچنین نباید از مردم کناره‌گیری کند و از آنچه که وی را به یاد مرحوم می‌اندازد، احتراز نماید.

زن بیوه ممکن است غفلتاً در هر زمان و حتی مدتها بعد، شوهر مرحوم خود را به یاد آورد. در چنین لحظاتی اشکهای زن جاری می‌شود و غم و اندوه وی به حدی شدت می‌یابد که گویی فوت همسرش همین دیروز بود. او رفته رفته به زندگی عادی می‌پردازد و به آینده می‌نگرد؛ اما هنوز احساس تنهایی و نقص می‌کند. گویی عضوی از اعضای بدنش قطع شده و یا نیمی از وجودش را از دست داده است. او بتدریج نحوه درک "خود" و جهان پیرامون خود را متحول می‌سازد. هویت وی از نیمه بودن (همسر کسی بودن) به یک زن تنها یعنی "بیوه" بدل می‌شود. این تغییر در ادراک و

اشتیاق بازگشت او را دارد، دائماً بی‌قرار است، در خانه از این سو به آن سو رفته، در جست و جوی شوهر خویش است و حتی احتمال دارد که حضور او را احساس کند و صدایش را بشنود.

گاه زن بیوه خشم شدید خود را در قبال پزشکان و یا پرستارانی ابراز می‌کند که نتوانستند مانع از مرگ همسرش شوند و گاه خویشاوندان و دوستان را با تصوّر اینکه قصور از جانب آنها بوده، سرزنش می‌کند و حتی شوهر مرحوم خود را مقصّر می‌داند که چرا او را ترک کرده است.

ممکن است زن احساس گناه کند و خود را ملامت نماید که چرا مانع از مرگ همسرش نشده است و یا به نحوی خود را مسؤول این حادثه بداند و حتی شاید تصوّر کند که مرگ شوهر مجازاتی برای قصور و اهمال از جانب اوست.

برخی زنان به گونه‌ای افراطی فعال می‌شوند تا دیگر مجالی برای اندیشیدن به شوهر مرحوم خود و یا احساس فقدان او نداشته باشند. شاید آنها بتوانند با این کار مانع از بروز غم و اندوه خود شوند، اما این چنین اجتناب از سوگواری، سلامت آنها را به مخاطره می‌اندازد. شخص داغدیده باید غم و اندوه خود را بروز دهد و به جای حبس کردن بغض در گلو، آزادانه اشک بریزد.

در جامعه ما ابراز احساسات برای زنان آسانتر است، چرا که از مردان انتظار می‌رود در هر شرایطی بر احساسات خود غلبه کنند. بنابراین مرد بیوه، فائق آمدن بر غم و اندوه ناشی از مرگ همسر خود را به مراتب دشوارتر می‌یابد. سوگواری و نیز اشتیاق به بازگشت

نیز بازسازی هویت، مستلزم صرف مدّت زمانی طولانی است. زن ممکن است با وجود گذراندن این مراحل، حتی پس از سالها نتواند جایگاه خود را بیابد و فراموش کند که دیگر همسر شوهر مرحوم خود نیست.

بهبود زن بیوه، توأم با بازگشت به وضع روانی عادی و شوق دوباره زیستن است. گاه این شوق به زندگی در قالب اشتها به خوردن غذا و یا طغیان مجدد احساسات جنسی پس از ایام طولانی سوگواری پدیدار می‌گردد. زنان در چنین مراحل نیاز به قوّت قلب دارند، زیرا از آن می‌ترسند که این امر در نظر دیگران غیر عادی و یا مایه شرمساری باشد.

از شواهد چنین برمی‌آید که نحوه سوگواری اشخاص و نیز مدت زمان آن کاملاً متفاوت است. حدود ۸۵٪ از کسانی که شخص مهمی را در زندگی خود از دست می‌دهند با گذشت زمان و بدون نیاز به کمک دیگران بهبود می‌یابند. اهمیت فقدان، کیفیت روابط شخص با متوفی در گذشته، عوامل شخصیتی و تجارب پیشین، شدت سوگواری و نیز توانایی داغدیدگی را برای از سرگیری زندگی جدید و مستقل تحت تأثیر قرار می‌دهند. شرایط حاکم بر زندگی فرد داغدیده قطعاً مهم است و حضور دوستان و اعضای خانواده که حامی او بوده و با وی ابراز همدردی می‌کنند، بسیار مفید واقع می‌شود. اگر دیگران به شخص داغدیده اجازه ندهند تا احساس پریشانی خود را ابراز کند و یا وی را ترغیب به فراموشی مرحوم کرده، بی‌صبرانه در انتظار بهبود سریع‌تر باشند، با این گونه اعمال تنها بر بار مشکلات وی خواهند افزود.

چگونگی مرگ عزیزان و وقایع مربوط به آن

نیز مدت سوگواری شخص داغدیده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مرگ ناگهانی همسر برای شخص بیوه مشکلات خاصی را ایجاد می‌کند. واکنش زن در قبال مرگ ناگهانی همسر خود بویژه اگر طی تصادف و در اثر شدت جراحات فوت کرده باشد و به وی اجازه دیدن جنازه همسرش رانده‌اند، نابوری است. اگر زن شاهد مرگ همسر بوده و یا به هنگام تصادف در کنار او باشد، تمامی وقایع برایش چون کابوسی وحشتناک است؛ به طوری که از شدت ترس قادر به شرح آن برای دیگران نیست. بنابراین از به خواب رفتن می‌هراسد، زیرا در رؤیاهای شبانه خود این منظره مهیب را به چشم می‌بیند. اگر زن در تصادف مجروح شده باشد، بخوبی واقعه را به یاد نمی‌آورد و این امر باور کردن مرگ همسر را برایش دشوارتر می‌سازد. اگر مرگ همسر در اثر به قتل رسیدن و یا خودکشی باشد، زن بیوه باید فشار روانی ناشی از بازجویی پلیس را تحمل کند و گاه به قدری خشمگین می‌شود که هیچ راهی برای ابراز آن نمی‌یابد. کیفیت روابط زناشویی نیز برای شخص داغدیده عامل مهمی محسوب می‌شود. چنانچه روابط زناشویی زن با همسر مرحوم خود رضایت بخش بوده باشد، حتی اگر غم و اندوه ناشی از مرگ همسر در او شدت یابد، خاطرات خوش گذشته را به یاد می‌آورد، چرا که این ازدواج برای او ارزش بسیاری داشته است. در صورت ناموفق بودن ازدواج، گاه نخستین واکنش زنی که سالها احساسات دوگانه را در خود پرورانده، پس از شنیدن خبر مرگ همسر احساس آرامش است. ممکن است زن در وهله اول غم و اندوه چندانی را به خود راه ندهد، اما بتدریج و با گذشت زمان به شدت



دارد تا هرچه زودتر بهبود یابد.

فقدان شریک زندگی بی‌نهایت دردناک است؛ حتی اگر زن سابقاً همسر خود را دوست نداشت. فقدان هویت متقابلی که در زن بنا بر عادت و یا به صرف انس و علاقه به همسر و سالها زیستن در جوار او شکل می‌گیرد، مصیبت بزرگی است. مرگ همسر برای زن پایان همه چیز است و سکوت و خلاء ناشی از فقدان محبوب آنچنان وی را در بر می‌گیرد که در این دنیای بی‌کِران خود را تنها و نومید می‌یابد. زن بیوه گاه همانند دوران بلوغ در مورد هویت خود تردید نموده، احساس ناامنی می‌کند. از آنکه دوباره خود را یک شخص کامل می‌بیند که به دیگری تعلق ندارد و نیمی از وجود او نیست، متحیر و سرگشته می‌شود. با این حال زن بیوه

ناامید می‌شود. و در این صورت احساس می‌کند که دیگر مجالی برای جبران خطاهای گذشته ندارد. بنابراین مدتهای مدیدی به سوگواری می‌پردازد تا بدین وسیله خود را مجازات کند. گاه سوگواری زن، متعاقب مرگ ناگهانی همسر به واسطه خود ملامت‌گری و یا احساس حضور دائمی مرحوم، مبدل به فرایندی پیچیده می‌گردد. گاه بیوه احساس می‌کند که در قبال یادآوری خاطرات همسر مرحوم خود تعهدی دارد و این امر خود مانع از بهبود و بازگشت وی به حالت عادی می‌شود. در این گونه شرایط، زن بیوه اعمال خود را دقیقاً به همان صورتی انجام می‌دهد که مطابق میل همسر مرحومش بوده و هیچ گونه اقدامی در جهت دستیابی به استقلال و اتکا به نفس به عمل نمی‌آورد. غم و اندوه شدید و مزمن ناشی از مرگ همسر از همان آغاز کاملاً ابراز می‌گردد، اما آن چنان ادامه می‌یابد که با گذشت زمان از شدت آن کاسته نمی‌شود و غالباً سالها به طول می‌انجامد. ممکن است روابط زناشویی زن در گذشته با شوهر خود قوی‌تر بوده و هر دو کاملاً به هم وابستگی داشتند و در این صورت زن بیوه پس از فوت همسر، احساس درماندگی می‌کند.

گاه زن تمامی وقت خود را صرف رفتن به مزار همسر مرحوم خود می‌کند و نسبت به بستگان و یا دوستانی که وی را ترغیب به فراموش کردن متوفی و یا از سرگیری زندگی عادی می‌کنند، تنفر خود را ابراز می‌دارد. زن بیوه‌ای که مدتهای طولانی به سوگواری پرداخته، دچار غم و اندوه شدید می‌شود و یا آنکه این سوگواری شکل غیرعادی به خود می‌گیرد، نیاز به یاری روان درمانگری مجرب

وی یادآوری کرد. روان درمانگر باید مدت محدود جلسات روان درمانی را طولانی تر کند و یا تعداد جلسات را افزایش دهد تا بیمار بتواند احساساتی را که مجدداً در وی بروز کرده و با سالگرد مرگ همسرش تداعی می شود باوی در میان بگذارد. بهبود سوگ بیمارگونه از مسائلی که در خاتمه جلسات روان درمانی مطرح می شود، مهمتر است. روان درمانگر باید دائماً به کیفیت جلسات پایانی توجه داشته باشد تا بتواند احساسات بیمار را درک کند.

نقش پزشکان

پزشکان همواره در جریان مرگ اشخاص حضور فعال دارند، چرا که باید جواز دفن آنها را صادر کنند. رساندن خبر مرگ و یا بیماری صعب العلاج اشخاص به نزدیکان آنها از حساسیت خاصی برخوردار است. همه به وضوح به یاد می آورند که چگونه خبری به آنها داده شده و تا مدت های مدید این حادثه را در ذهن خود مرور می کنند. خبر ناگواری که ناگهانی و یا با ناشی گری اعلام شود، بی شک موجبات پریشانی شدید و رنجیدگی خاطر دریافت کنندگان آن را فراهم خواهد ساخت.

بستگان شخص داغدیده غالباً از پزشک می خواهند تا برای آرامش او دارویی را تجویز کند. آنان با تصور اینکه تنها چند قرص می تواند تسلاً بخش غم و رنج شخص داغدیده باشد، در واقع به وی اهانت می کنند. همدردی با شخص داغدیده و اعتراف به این مسأله که فقدان عزیزان چقدر برای او دردناک است و تا چه حد تنهایی و این ضربه روحی که به او وارد آمده، قابل درک می باشد، از هر اقدامی مفیدتر است.

حتی یک شخص کامل هم نیست، بلکه پاره ای از وجود دیگری است که داغ رفتن او را بردل دارد. و شگفت آنکه زن، همچنان به زندگی عادی خود ادامه می دهد، اما تنها زمانی به واقعیت وجود خود پی می برد که در مورد شوهر مرحومش با دوستان و نزدیکان صحبت می کند. وی در جهان خارج خود را تنها یک سایه می داند و اگر فرزندی نداشته باشد تا آنان را دوست بدارد، هیچ کس دیگر برای او به اندازه شوهر مرحومش اهمیت ندارد و نیز تصور می کند که دیگر هیچ کس به او مانند شوهرش اهمیت نخواهد داد. زن بیوه، زندگی را بدون شریک زندگی دشوار می یابد و چنین تصور می کند که زندگی خودمحور و بی هدفی را دارد. اما بتدریج واقعیت تنهایی خود را می پذیرد و به فقدان دائمی همسرش عادت می کند.

اگر زن تنها یک بار در مرگ همسر خود سوگواری کند دردی اینچنین طاقت فرسا او را آزار نمی دهد، اما اگر به مناسبت های مختلف به همسر بیندیشد، نمی توان حد و مرزی برای رنجهایش قائل شد. زنان بیوه، با فرا رسیدن سالگرد ازدواج، تولد و مرگ همسر، دردناک ترین لحظات زندگی خود را می گذرانند و به طور خود آگاه یا ناخود آگاه دچار غم و اندوهی جانکاه می شوند. زنانی که سوگواری آنها جنبه بیمارگونه ای به خود گرفته، در سالگرد مرگ همسر خود آسیب پذیرترند و گاه اگر افسردگی در آنها شدت یابد، دست به خودکشی می زنند.

اگر زنی به دلیل مشکلات روانی تحت روان درمانی قرار گرفته، تا زمانی که بهبود حاصل نکرده است نباید سالگرد مرگ همسرش را به

دستی که به نشانه همدردی بر شانه شخص داغیده گذاشته می شود و در آغوش گرفتن او، موثرتر از کلماتی است که در بیان حمایت و درک شرایط او بر زبان رانده می شود.

مرگ عزیزان پس از یک بیماری طولانی و یا به دلیل کهولت سن کاملاً قابل پیش بینی است. اما حتی در این صورت هم خبر فوت آنان، ضربه ای ناگهانی را به بازماندگان وارد می آورد، چراکه شاید هیچ گونه آمادگی برای شنیدن خبر این حادثه دردناک را نداشته باشند. مرگ ناگهانی همسر برای زنی که باید پس از این مسئولیت پرورش فرزندان را به تنهایی به عهده بگیرد، گاه بسیار پیچیده است و تمامی نقشه هایی را که برای آینده تنها در صورت زندگی در کنار همسر خود در سرداشت، نقش بر آب می سازد.

مرگ همسر در سنین پیری معادل با پیش بینی مرگ حتمی زوج بازمانده در آینده نزدیک است و به دشواری می توان او را به زندگی آینده امیدوار ساخت. زنان مسن تر هرگز به تنهایی زندگی نکرده اند، چرا که غالباً در خانواده های پرجمعیت بزرگ شده و پس از ازدواج نیز فرصتی را برای مستقل زندگی کردن نداشته اند. بازنشستگی و تنها زندگی کردن برای بیهوا در هر زمان می تواند احساس غم و اندوه را در درون آنها بر انگیزد. پزشکی که با حساسیت تمام وضعیت زن بیهوا را زیر نظر دارد و مراقب اوست تا در حد معمولی سوگواری کند، با مشاهده اینکه سوگواری از برخی جهات، درد و رنج فراوانی را برای شخص داغیده به دنبال داشته، عوامل خطرزا وی را به سوی سوگ بیمارگون می کشاند، جلسات مشاوره پیش گیرانه را ترتیب می دهد. پزشکی

باید از بیمار بخواهد تا مرتباً به مطب مراجعه کند. بدین ترتیب وی می تواند دریابد که معالجات تا چه حد مؤثر واقع شده است. پزشک باید به طور مستقیم جویای حال شخص داغیده باشد و در حضور بیمار اعتراف کند که تا چه حد مشکلات وی پس از این حادثه دردناک را دریافته، تنهایی او را درک می کند. همچنین بهتر است که از چگونگی خواب، اشتها و حالات روحی بیمار بپرسد. مرحله عادی افسردگی که بخشی از فرایند سوگواری محسوب می گردد، گاه به افسردگی شدید بالینی توأم با ویژگیهای زیستی منجر می شود. اگر بیمار خواب نامنظمی دارد، تجویز داروهای ضد افسردگی مفیدتر از داروهای خواب آور است، زیرا داروهای خواب آور کمکی به بهبود وضع روانی بیمار نمی کند و ممکن است باعث وابستگی وی به آنها شود. استعمال مقدار کمی از داروهای سه حلقه ای ضد افسردگی پیش از خواب گاه آثار مفیدی را در بر دارد، چرا که سبب می شود زن براحتی به خواب رفته، بار سنگین مشکلات پس از بیهوش شدن را تحمل کند و در حد معقولی سوگواری نماید. به هر حال این معالجات، نیاز زن به بروز احساسات واقعی و سوگواری علنی برای تسهیل و تکمیل مراحل سوگواری را برطرف نمی سازد. پزشک خانواده باید به جای تجویز داروهای تکراری، در همه حال مراقب بیمار بوده، بهبود تدریجی وی را شاهد باشد. اگر وی مشاهده کند که زن بیهوا بیش از حد سوگواری می کند و این امر شکل غیرعادی به خود گرفته است (مثلاً واقعیت مرگ همسرش را نمی پذیرد)، باید بیمار را به مطب روانکاو ارجاع دهد. به هر حال تصور اینکه غم و اندوه زن داغیده در مدت زمان

آنها برای فراموشی مرگ همسر داشته باشند، علائم بیماری همسر مرحوم را از خود بروز می دهند.

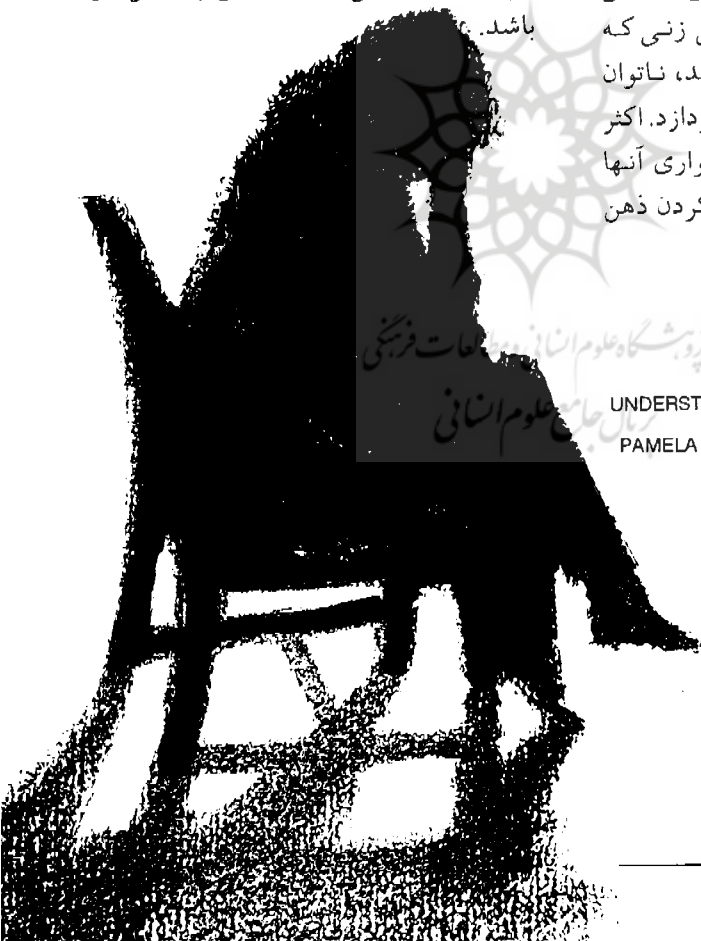
مهمترین وظیفه پزشک، حمایت و همدردی، قوت قلب دادن و تشویق بیوه به مواجهه با مشکلات ناشی از این حادثه دردناک و امید به آینده است. اگر حتی به بیوه فرصتی محدود داده شود تا از مصیبت خود سخن بگوید، مراحل سوگواری را براحتی طی می کند و بدین ترتیب از بروز سوگ بیمارگونه در وی ممانعت به عمل می آید. پزشک همچنین می تواند بیوه را به گروههای خود یاری و مشاوره و نیز اشخاصی که به وی آرامش می بخشند، معرفی کند و در این راه مشوق وی باشد.

کوتاهی تسکین می یابد، امری غیر منطقی است. زن بیوه گاه در نخستین سالگرد مرگ همسر خود بشدت گریه و زاری می کند و ممکن است هیچ نشانه ای مبنی بر بهبود یافتن از این ضربه مهلک را از خود نشان ندهد، اما به مرور زمان کمتر به گذشته می اندیشد و به آینده خود می نگرد. اگر زن تا دو سال بعد از مرگ همسر در حضور دیگران سوگواری کند، باید این مسأله را غیر طبیعی دانست. پزشکان باید کاملاً آگاه باشند که افسردگی زنان بیوه در سالگرد فوت همسرشان عود کرده و بدین صورت واکنش نشان می دهند. برخی دیگر که پیش از این دچار هیچ گونه پریشانی نشده بودند، از دردهای جسمانی شکایت می کنند. پزشک بی احتیاطی که از تشخیص علت واقعی پریشانی زنی که علائم بیماری را از خود بروز می دهد، ناتوان است، دائماً به معاینه بدنی بیمار می پردازد. اکثر بیوه هایی که دیگران مانع از سوگواری آنها شده، یا به نحوی سعی در منحرف کردن ذهن

منبع ترجمه:

UNDERSTANDING WOMEN IN DISTRESS,

PAMELA ASHURST & ZIDA HALL



محمد رضا عاشوری

علل لکنت زبان

بسیاری از افرادی که لکنت زبان دارند دچار برخی ناراحتیهای عصبی و ناسازگاریهای اجتماعی هستند، اما تشخیص اینکه آیا این گونه ناراحتیهای روانی به علت لکنت زبان است و یا لکنت خود حاصل حالات و فشارهای ناشی از اختلالات روانی است، بسیار مشکل است. گاهی ممکن است لکنت زبان حاصل نارساییها و اختلالات دستگاه عصبی باشد و در مواردی نیز از زمان کودکی بر اثر بعضی ناهنجاریهای خفیف فیزیولوژیکی پدید آید.

اما آنچه که همواره بیشتر مورد توجه است نقش عامل روانی در پدید آیی لکنت زبان است. تحقیقات نشان می دهد که کودکان و نوجوانان مبتلا به لکنت غالباً در معرض فشارهای عاطفی - روانی قرار داشته و یا عموماً والدین مضطرب و عصبی داشته اند. اینک علاوه

همان گونه که در بخش نخست مقاله اشاره شد لکنت یک پدیده فوق العاده پیچیده روانی - حرکتی است و لذا دلایل بروز لکنت زبان در افراد تاکنون بطور دقیق روشن نشده است. اما آنچه که تا حدودی مشخص است این که لکنت نمی تواند علت واحدی داشته باشد، بلکه همواره معلول علل بدنی، عاطفی، اجتماعی و یا ترکیبی از این عوامل است.



لکنت زبان و سازگاری اجتماعی در نوجوانان

۱) روش درمان اجتماعی :

فرد مبتلا به لکنت زبان به خاطر نحوه گفتار و مشکل ارتباط با دیگران، نمی تواند صرفاً با اتکاء به خودش زندگی کند. او همچنین به دلیل احساس عدم امنیت اجتماعی نیز وابسته به دیگران است. بنابراین، باید تجربه زیادی در برخورد های اجتماعی کسب کند تا معلوم شود که واقعیت لکنتی بودن خویش را پذیرفته است. این برخوردهای اجتماعی به شکل گفت و گو با فروشندهگان، عابران و غیره باید در آغاز به دقت نظارت شود. سپس در جریان درمان بالینی، بیمار می آموزد که مسؤولیتهای خود را بتنهایی به عهده بگیرد و به تجزیه و تحلیل واکنشهای خود در موقعیتهای مختلف بپردازد. در این مرحله از درمان، بیمار حساسیت نسبت به گفتارش را آنچنان تقلیل داده است که برای اولین بار، آزادی عاطفی را تجربه می کند. صحبت خوب و راحت با آزادی عاطفی رابطه مستقیم دارد.

۲) روش خواب درمانی :

روسها براساس نظریه "پاولوف" معتقدند که خواب درمانی برای درمان لکنت زبان مفید است. از دید "پاولوف"، بیمارهای روان تنی نتیجه خستگی زیاد دستگاه اعصاب شخص بر اثر تکالیف سنگین است. بنابراین خواب درمانی با ذخیره سازی انرژی مورد نیاز، سبب بهبود بیماری لکنت می شود.

۳) روش روان درمانی :

این روش بویژه در مورد افرادی که دچار کشمکش های عاطفی و اختلالات روانی - عصبی هستند به کار می رود. روش روان درمانی

بر دلایل فوق به چند نظریه در ارتباط با علل لکنت زبان بطور اختصار اشاره می شود.
"پاولف" عقیده دارد که بیماران مبتلا به لکنت بدون شک به اختلالات روانی، مخصوصاً "نوروزها" و درون گرایی مبتلا هستند و در صورت رفع اختلال روانی، لکنت زبان خود بخود بهبود می یابد.

"ولپ" معتقد است که لکنتی ها در تمام موارد دچار لکنت نمی شوند. آنها معمولاً در هنگام تنهایی و یا در میان اشخاص خاص، بخوبی صحبت می کنند. مشکل آنان زمانی آغاز می شود که مضطرب باشند. هرچه اضطراب بیشتر باشد، لکنت نیز بیشتر است. در صورتی که منشاء علت اضطراب را پیدا کنیم، می توانیم آن را مانند ترسهای مرضی درمان نماییم.

دکتر "بلاتون" استاد دانشکده پزشکی کورنل نیویورک براین باور است که عوامل روانی سبب بروز لکنت می شود، بدین ترتیب که ترس باعث می شود کورتکس نتواند کنترل خود را بر اندامهای گفتاری اعمال کند. لکنت زبان، ریشه در مسائل و مشکلات عاطفی دارد و مطالعه دقیق در باره رشد دستگاه عصبی، می تواند نشانه های فیزیکی لکنت را توضیح دهد.

روشهای اصلاح و درمان لکنت زبان

امروزه از روشهای مختلف و متنوعی برای اصلاح، درمان و بازپروری اختلالات گویایی و لکنت زبان استفاده می شود که در اینجا بطور خلاصه به چند روش اشاره می کنیم.

برای کودکان سنین پایین ثمر بخش نیست. لازم به تذکر است که این روش به دلایل عدیده‌ای در دنیای امروز چندان رواج ندارد.

۴) روش "خود درمانگری در لکنت زبان":

این روش که در واقع می‌تواند نوعی روش رفتار درمانی نیز تلقی شود، براین اساس استوار شده است که فرد لکنتی با انگیزه قوی و ایجاد تغییرات لازم در زمینه بازخوردها و نگرشهایش نسبت به لکنت خود، با برنامه‌ای منظم و مشخص و بطور جدی و مصمم تلاش نماید که اختلالات گویایی خود را اصلاح کند. سخن اصلی مدافعان این روش این است که: "لکنت چیزی است که فرد انجام می‌دهد و او می‌تواند در آنچه که انجام می‌دهد تغییرات و اصلاحاتی ایجاد کند". اساساً طرح این روش برای افراد لکنتی در سنین بالاتر است.

رابطه لکنت زبان با رشد و سازگاری

اجتماعی

رشد یک جریان پویا و توأم با تغییر است. در همین زمینه تجارب انسان دیدگاه او را تغییر می‌دهد. به عبارت دیگر تجارب و طرز فکر هر فرد بطور دائم در حال تغییر است که این امر با تأثیر متقابل نیروهای روانی و محیطی وارد بر فرد ارتباط دارد.

زمانی که فرد به بلوغ جسمانی می‌رسد، باید به منظور برقراری تعادل، به بلوغ روانی نیز نائل شود. همان‌گونه که فرد استقلال فیزیکی روبه تزايد خود را به کار می‌برد تا حدود تواناییهای فیزیکی خود را گسترش دهد، به همان ترتیب استقلال روانی رو به افزایش خود را نیز مورد

استفاده قرار می‌دهد، تا ثغور تواناییهای روانی خویش را گسترش دهد. نوجوانی که از نظر روانی آزاد است بهتر می‌تواند به حالت ابتکار و سازندگی دست یابد، تا نوجوانی که تمام

نیروهای خود را در یک جنگ نسا کام کنند و تنش‌ها به منظور رسیدن به این آزادی صرف می‌کند.

لازم به ذکر است که هر فرد دارای نیازهای اساسی مخصوصی است و فرد بطور دائم در تلاش برای ارضای این نیازها به سر می‌برد. هنگامی که این نیازها ارضا شوند می‌توان گفت که فرد دارای سازگاری است، یعنی تمایل به همکاری و شرکت در فعالیتهای اجتماعی با دیگران را داشته، از انزوای طلبی و خود محوری گریزان است. اما هنگامی که کوشش و تلاش فرد برای ارضای نیازهایش به مانع برخورد می‌کند راههای انحرافی به منظور ارضای این نیازها در پیش گرفته می‌شود و آنگاه است که به فرد، ناسازگار می‌گویند. افراد ناسازگار از هوش عادی یا حتی بالایی برخوردار هستند، ولی رفتاری غیر عادی و ناهنجار دارند و به طور عادی قادر به حفظ رابطه با دیگران نیستند. بعضی این افراد را "دشوار" می‌نامند که به نظر می‌رسد اصطلاح مناسبی است زیرا:

۱- تماس، برخورد و معاشرت با این افراد و تحمل رفتارشان برای اطرافیان دشوار است و این گروه نمی‌توانند نیازها و مشکلات خود را براحتی ابراز کنند.

۲- پیروی از مقررات و احترام به قوانین متداول اجتماعی برای این افراد دشوار است. ایشان به اصطلاح هنر ظریف زیستن را نمی‌دادند و نمی‌توانند بین نیازهای شخصی و احتیاجات دیگران تعادل برقرار کنند.

۳- تربیت و آموزش این گونه افراد برای والدین، آموزگاران و مربیان دشواریهایی را در مقایسه با دیگران ایجاد می‌کند.

۴- متأسفانه آمار صحیحی از ناسازگاریها

وجود ندارد، زیرا ناسازگاری یک رفتار خاص نیست، بلکه معجونی از رفتارهای متعدد است که با توجه به فرهنگهای جوامع مختلف ممکن است این رفتارها کم اهمیت یا برعکس خشونت‌بار و جرم تلقی شود. اگر ناسازگاری به صورتی نمایان شود که فرد برای حل مشکلات و مسائل خود مجبور باشد با اصول و قوانین و ارزشهای اجتماعی مورد قبول اکثریت درگیر شود در این صورت آن را "ناسازگاری اجتماعی" می‌نامند.

اگر ناسازگاری به صورت اضطراب بی دلیل، ترسهای غیر منطقی و اختلالات روانی بروز کند، به آن "ناسازگاری عاطفی" گفته شود. درواقع نوجوانان سازش نیافته افرادی از اجتماع هستند که دچار اختلالات رفتاری بوده، رفتارشان برای خود و اطرافیان مشکلات زیادی را ایجاد می‌کند.

نقص جسمی از عواملی است که موجب ناسازگاری در افراد می‌شود و لکنت زبان یکی از این نقایص است. تحقیقات نشان داده بسیاری از افرادی که لکنت زبان دارند دچار بعضی از ناسازگاریهای اجتماعی هستند.

دوران نوجوانی دوره اظهار خویش بوده، با تحولات فیزیولوژیکی، عاطفی و اجتماعی همراه است که این تحولات در افراد لکنتی بی تأثیر نیست، زیرا نوجوان لکنتی به دلیل نقص گویایی در اظهار خود (خصوصاً در کلاس درس، در جمع همسالان و در بازیهای گروهی) با مشکل مواجه می‌شود و در نتیجه در امور تحصیلی عقب افتاده و در تعاملات اجتماعی، مسائل و مشکلاتی را برای خود و اطرافیان به وجود می‌آورد. شدت و درصد این تأثیرات را باید در عوامل حمایتی (خانواده، سواد والدین،

* به کودکان توصیه شود که در هنگام مطالعه کتاب و مجلات، کلمات و جملات را بلند و شمرده ادا کنند تا باعث ورزیدگی و آمادگی دستگاه گویایی و صوتی آنان شود.

* برای پیشگیری از لکنت به والدین توصیه می شود در هنگام ناروانی طبیعی گفتار (۵-۲/۵) سالگی بطور صریح و روشن با کودکان خود صحبت کنند و محیطی عاری از تشنج و اغتشاش برای فرزند خویش فراهم آورند.

* به والدین توصیه می شود که فرزندان خود را از اشیاء و موهومات ترسانند، زیرا این گونه ترسها در محیط ها و مکانهای خاص باعث اضطراب شدید می شود و این عامل خود در ایجاد و پیدایی لکنت زبان بسیار مؤثر است.

* دانشگاهها سعی کنند در صورت امکان واحدهای درسی بیشتری در مورد گفتار درمانی ارائه دهند تا فارغ التحصیلان رشته های روان شناسی و مشاوره با اصول گفتار درمانی بیشتر آشنا شوند و مؤثرتر خدمت کنند.

* آموزش و پرورش تلاش کند تمامی دانش آموزان لکنتی را شناسایی و برای مداوا به مراکز گفتار درمانی معرفی کند.

* مراکز گفتار درمانی به توسط آموزش و پرورش ایجاد شود تا دانش آموزان لکنتی در کمترین فرصت و با هزینه اندک درمان شوند. چرا که مراکز موجود حداقل چندماه بعد از پذیرش، درمان را شروع می کنند.

جنسیت، طبقه اجتماعی) جست و جو کرد.
به نظر می رسد که دختران نوجوان مبتلا به لکنت با توجه به ساخت فیزیولوژیکی، حساسیت در مقابل مشکلات و عدم کنترل عواطف، بیش از پسران نوجوان لکنتی تحت تأثیر این عارضه قرار گرفته، انزوا و دوری از جمع و ناسازگاری را بر می گزینند و بدین ترتیب با مشکلات و ناراحتیهای بیشتری روبرو خواهند شد. در این راستا خانه و مدرسه می توانند در کاهش تنش و هیجان، ایجاد آرامش روحی و روانی و نیز جلوگیری از بروز و ظهور عوارضی همچون انزوا، افسردگی و افت تحصیلی نقش بسزایی داشته باشند.

پیشنهاد و توصیه :

* والدین کودکان لکنتی نقص فرزند خود را پذیرفته، با مشاوره و کمک گیری از متخصصان مربوط در اصلاح مشکل فرزند خود بکوشند.

* والدین همواره در سنین کودکی خصوصاً ۲ تا ۶ سالگی با فرزند خود گفت و شنود داشته باشند و با کمال متانت و صبر به سخنان فرزند خود گوش داده، در موقع لزوم پاسخ مقتضی را به اظهارات وی ارائه دهند.

* اعضای خانواده زمینه مساعدی را برای سخن گفتن و بیان احساسات فرزندان در جمع خانواده فراهم کنند تا تجارب خوشایندی از بیان کلمات و جملات به دست آورند و به بیان احساسات و تمایلات خود علاقه مند و مشتاق شوند.



* آموزش و تربیت گفتار درمانگر به توسط آموزش و پرورش از میان فارغ التحصیلان رشته‌های روان‌شناسی که زمینه و اطلاعات نظری مربوط را دارا هستند، می‌تواند گام مؤثری در رفع مشکلات موجود در این زمینه باشد.

* مسئولان آموزش و پرورش در مراکز تربیت معلم واحدهایی در مورد لکنت زبان و اختلالات گویایی به دانشجویان ارائه دهند تا پس از فارغ التحصیلی (خصوصاً رشته آموزش

ابتدایی) در ارتباط با دانش‌آموزان مبتلا به لکنت زبان برخورد مفیدتر و آگاهانه‌تری داشته باشند.

* مسئولان آموزش و پرورش در طول سال تحصیلی در مورد چگونگی برخورد با افراد لکنتی جلسات توجیهی برای معلمان و اولیای دانش‌آموزان ترتیب دهند تا راهنمایی‌های لازم به وسیله متخصصان مربوط ارائه شود.

منابع :

- ۱- افروز ، غلامعلی، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی و آموزش و پرورش کودکان استثنایی، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۶۹
- ۲- افروز، غلامعلی، خود درمانگری لکنت، چاپ اول، انتشارات ارشاد اسلامی
- ۳- دهقانی، یاور، اختلال در زبان، چاپ اول، انتشارات راد
- ۴- میلانی‌فرو، بهروز، روان‌شناسی نوجوانان استثنایی، چاپ دوم، انتشارات قومس
- ۵- ماسن، هنری، رشد و شخصیت کودک، چاپ اول، مترجم یاسایی، مهشید، انتشارات مرکز

زمینه های اجتماعی بزهکاری



پژوهشگاه علوم و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ماهرخ دانه کار

وقتی که اجتماعی با کودکان و نوجوانان بزهکار روبرو می شود این امر نشان دهنده آن است که در آن اجتماع مشکلاتی وجود دارد، چرا که در بیشتر مواقع رفتار بزه آمیز نشانه ای است از تلاش بزهکار تا مشکلات را از سر راه خویش بردارد. همیشه این کودک و نوجوان نیست که به دنبال بزه می رود، بلکه زمینه های اجتماعی تشکیل دهنده عواملی است که کودک و نوجوان را به بزهکاری می کشاند.

عوامل اجتماعی و محیطی بسیاری وجود دارد که در زندگی کودک و نوجوان تأثیر و نقش عمیقی برجای می گذارد. کودکان و نوجوانان از اجتماعی که در آن زندگی می کنند ارزشهایی را فرا می گیرند که اعمال و رفتار آنان را هدایت می کند.

مطالعات اجتماعی نشان می‌دهد که بیشتر بزهکاران، آسیب دیدگان بهنجار یک جامعه نابهنجارند، یعنی افرادی که از نظر روانی، طبیعی و بهنجارند، ولی به علت شرایط جامعه نابهنجار دست به بزهکاری می‌زنند. البته بدون شک افرادی مرتکب بزهکاری می‌شوند که آستانه مقاومتشان در مقابل مسائل و عوامل اجتماعی کم است.

عوامل اجتماعی هم به صورت مستقیم در کودک و نوجوان اثر می‌گذارد و هم از راه یک عامل روانی نوجوان را به سوی بزهکاری می‌کشاند، یعنی انگیزشهایی را در نوجوان ایجاد می‌کند که وی بناچار مرتکب اعمال ضد اجتماعی می‌شود.

عده بسیاری از علما بزهکاری را زائیده اجتماع و عوامل اجتماعی می‌دانند و معتقدند که چون انطباق نوجوان با محیط به صورت مثبت انجام نمی‌پذیرد، از راه منفی یعنی خلافتکاری و بزهکاری می‌خواهد با جامعه هماهنگ گردد. برای مثال، نوجوانان روستایی که از روستا به شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کنند، از یک طرف احساس غربت، بیکاری و حقارت می‌کنند و از طرف دیگر محیط جدید آنها را نمی‌پذیرد؛ در نتیجه دچار ناراحتی شده، انگیزه انتقامجویی در آنان بارور می‌گردد که نتیجه‌اش بزهکاری است.

"کواراسوس" عقیده دارد که عدم توجه جامعه نسبت به نوجوانان وضعف قوانین اجتماعی عامل اساسی گستاخی و بزهکاری نوجوانان است.

به عقیده اتو "کلایبرگ" رسوم اجتماعی خود ایجادکننده بزه است، کما اینکه در بعضی از قبایل سرخ پوست افراد به مرضی مبتلا

می‌گردند که تصور می‌کنند آدمخوار شده‌اند و به قدری این فکر در آنها تقویت می‌شود که گاهی به افراد فامیل و خانواده حمله کرده، بعضی از آنها را می‌خورند. اگر عامل بزهکاری صرفاً تغییرات و تحولات بلوغ باشد می‌توان آن را به کمک روان‌پزشک و یا روان‌شناس برطرف ساخت و فردی سالم و مفید به جامعه برگرداند، زیرا وقتی به علت اصلی پی برده شود بخوبی می‌توان موقعیت و محیط مناسبی را به وجود آورد. به طور کلی تحول طبیعی کودک و نوجوان زمانی امکان پذیر است که آنها در شرایط اجتماعی سالم و مناسبی قرارگرفته باشند و اگر این شرایط در جامعه‌ای وجود نداشته باشد بی شبهه نوجوانانی را شاهد خواهیم بود که از هنجارها دور هستند و به اعمال غیر اجتماعی و غیر اخلاقی دست خواهند زد.

عوامل اجتماعی مؤثر در ایجاد بزهکاری

عوامل اجتماعی مؤثر در ایجاد بزهکاری به دودسته تقسیم می‌شود: "عوامل اجتماعی نخستین" و "عوامل اجتماعی ثانوی".

عوامل اجتماعی نخستین

۱- ثبات و پایداری اجتماعی: وقتی در جامعه‌ای ثبات و پایداری اجتماعی وجود نداشته باشد طبعاً بزهکاری روبه افزایش می‌گذارد و هر قدر جامعه به سوی پایداری سوق داده شود از میزان بزهکاری کاسته می‌شود. شورش، انقلاب و جنگ از عوامل مؤثر در برهم زدن ثبات و پایداری اجتماعی به

فقر نیز یکی از زمینه‌هایی است که سبب هیجان و ناراضی می‌گردد، زیرا وقتی نوجوانان از وضع زندگی، محل سکونت و درآمد خانواده ناراضی باشند به جای چاره‌جویی برای زندگی بهتر اغلب دور یکدیگر جمع شده، از رفاه و آسایش طبقات مرفه صحبت می‌کنند و همین امر باعث به وجود آمدن حس حقارت و حسادت در آنها نسبت به طبقات مرفه می‌شود، که این امر غالباً با عکس‌العمل‌های منفی و بزهکارانه توأم می‌شود؛ غافل از اینکه اگر چه ممکن است گاهی به هدف آنی خود برسند، ولی هیچ‌گاه به هدف نهایی خویش که زندگی بهتر باشد دست نخواهند یافت.

البته گاهی نیز عوامل دیگری مانند: تلقین، تطمیع و اغفال در نوجوانان خوش باور و محروم مؤثر واقع شده، آنها را به ارتکاب اعمال ضداجتماعی وامی‌دارد. از طرفی ایجاد عقده حقارت در فرد تهدیدست باعث می‌شود که او به سوی بزه کشانده شود.

بیکاری نیز عامل عمده‌ای است که موجب افزایش انواع بزهکاری بخصوص، اعتیاد، دزدی و حتی خودکشی می‌شود. نوجوان وقتی وارد جامعه می‌شود و توجه و اعتنایی نمی‌بیند، وقتی حرفه و سرگرمی مناسبی برای خود پیدا نمی‌کند، یابه علت نداشتن شرایط و قدرت کافی مشاغل پیشنهادی را برای خود کوچک تشخیص می‌دهد، ناراحت شده، دست به تجاوز می‌زند.

عدم توزیع عادلانه ثروت، به صورتی که هرروز فقرا فقیرتر و اغنیاء ثروتمندتر شوند، سبب افزایش فاصله طبقاتی می‌گردد و بر اثر فردگرایی و مادی شدن، احساس همبستگی از

شمار می‌آید. در زمان جنگ که مقررات دستخوش هرج و مرج می‌شود، به مراتب خلافاکاری بیشتر از زمان صلح است. هر قدر جامعه از جنگ بیشتر فاصله بگیرد و هر قدر پایداری بیشتری برقرار شود، میزان بزهکاری نیز بیشتر تقلیل می‌یابد.

۲- افزایش بی رویه جمعیت: انفجار جمعیت مسائل و دشواریهای مختلفی چون: فقر، بیکاری، سوء تغذیه، عدم رعایت بهداشت، اعتیاد و ... رادری دارد. تنشها و ستیزهای اجتماعی ناشی از انفجار جمعیت در تمامی جنبه‌های زندگی رخنه کرده، تشنجات حاصل از آن در مراکز شهری فزونی می‌یابد و جامعه با انواع جرائمی چون: زد و خورد مسلحانه، تجاوز جنسی، ضرب و جرح و قتل مواجه می‌گردد. پس ریشم بارداری مادران باید به ترتیبی باشد که آنان امکان رسیدگی به وضع کودکان خود را داشته باشند. بدیهی است اگر در خانواده‌ای در فاصله پنج سال ۵ بچه یا بیشتر به وجود آید، امکان ندارد که مادر بتواند آنها را در شرایط سالم و صحیح پرورش دهد.

۳- فقر و عوامل اقتصادی: در یک اجتماع شرایط اقتصادی باید به نحوی باشد که مادران مراقب و شاهد پرورش و تربیت کودکان خود باشند تا آن رابطه احساسی و هیجانی لازم که ایجاد ایمنی می‌کند و از بروز رفتار اختلال آمیز جلوگیری می‌نماید به وجود آید.

از طرف دیگر شرایط سکونت و زندگی خانواده باید مناسب باشد. این یک مسئولیت اجتماعی است که برای تمام افراد جامعه شرایطی فراهم آید تا در خانه‌هایی زندگی کنند که ضوابط بهداشتی در آنها رعایت شده باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

۴- مدرسه: مدرسه یکی از نهادهای اجتماعی است که بعد از خانواده نقش مهمی در زندگی اجتماعی کودک و نوجوان به عهده دارد، زیرا دانش آموز نیم بیشتر از وقت زنده و فعال خود را در مدرسه می گذراند. موقعیت و

میان رفته، نوجوان قادر به هدایت درست ستیز علیه بی عدالتی اجتماعی نخواهد بود، در نتیجه ارزشهای اجتماعی فاقد اعتبار شده، نظارت اجتماعی سست می گردد و بزهکاری شکل می گیرد.

آنها را به سوی خود جلب می نمایند و با رفع نیازمندیهایشان آنان را وادار به بزهکاری می کنند. نوجوانانی که به خانه و مدرسه علاقه مند نیستند طبعاً "به دنبال مأمن و پناهگاهی می گردند و وقتی که به این گونه گروهها برخورد می کنند به سهولت تسلیم شده، برای گرفتن انتقام از والدین و اولیای مدرسه با کمال میل مرتکب اعمال ضد اجتماعی می شوند.

۵- پلیس و دادگاهها: به تناسب کیفیت و ماهیت بزه یک نوجوان بزهکار تحویل بازداشتگاه می شود تا زمان بازجویی او در دادگاه فرارسد.

وظیفه پلیس تماس با والدین، دستگاههای تربیتی و مراقبت و تحت نظر گرفتن بزهکار است. دادگاههای نوجوانان باید دادگاههای مخصوصی باشد با قضات ورزیده و تعلیم دیده، بدون تشریفات دادگاههای معمولی و بدون حضور سایر مردم، زیرا عکس العمل بیش از اندازه هیجان انگیز مردم کوچه و بازار نسبت به نوجوان بزهکار و به آنچه که با توجه به دلایلی انجام داده است و به صورت اعمالی نفرت انگیز و شیطانی به نظر می رسد، در حل مسأله کمکی نخواهد کرد. با آنکه بسیاری از بازداشتگاهها شباهت زیادی به زندان دارد، ولی فرستادن نوجوان بزهکار به زندان معمولی کار درستی نیست، زیرا در آنجا راههای جدیدی برای بزهکاری می آموزد. از طرفی تنبیهات بدنی و زدن نوجوان به وسیله پلیس در موقع بازداشت او را جری تر کرده، در ارتکاب خلافتکاری مجدد جسورتر می سازد. نوجوان ممکن است در وهله اول ناراحت شود، ولی کم کم به این گونه تنبیهات عادت می کند و از

برنامه های مدرسه اثر مهمی در علاقه مندی و یا فرار نوجوان از مدرسه دارد. معمولاً نوجوان اولین قدم خویش را به طرف عالم بزهکاری با فرار از مدرسه برمی دارد. گاه مدارس موقعیت های ناسالم و نامطلوبی برای نوجوان ایجاد می کنند. در بسیاری از مدارس، نامناسب بودن برنامه، محیط سرد و غم آور، نبود معلمان ورزیده و تعلیم دیده، عدم توجه و علاقه به وضع دانش آموزان، شلوغ و پرجمعیت بودن کلاسها، انبوه وظایف و تکالیف و عدم فرصت کافی برای معلمان به منظور رسیدگی به مشکلات دانش آموزانی که در مورد وضع تحصیلی، اجتماعی یا شخصی خود نیاز به کمک دارند سبب می شود که این قبیل دانش آموزان به محض ایجاد شرایط لازم و با بهره گیری از شیوه جبرانی به رفتار بزهکارانه روی آورده، از این طریق تا حدودی جلب توجه و احساس موفقیت کنند.

در موارد دیگر مربیان باید به شاگردانی که دوران بلوغ را می گذرانند توجه خاص مبذول دارند و رفتاری ملایم و همراه با محبت را از نوجوانانی که به علت آشفتگی دوران بلوغ احتیاج مبرمی به آن دارند دریغ نورزند. مربیان باید بدانند که فرار از مدرسه گامی است به سوی انحراف، دزدی و جنایت؛ زیرا فرار از مدرسه مستلزم صرف وقت دانش آموز برای انجام کاری دیگر است و چون کار دیگری ندارد به سوی کارهایی جلب می شود که مستلزم مخارج و صرف پول است و از آنجا که پولی ندارد ناچار دست به دزدی می زند. در جامعه نیز گروههای فاسد و تبهکاری وجود دارد که در کمین نوجوانان فراری از مدرسه و خانه و خانواده نشسته اند و از راههای مختلف

می سازد که این فیلمها به گروه سنی مذکور صدمات روحی و روانی غیر قابل جبران وارد می کند.

انتشار محاکمه نوجوانان در روزنامه ها و یا فیلمبرداری و پخش آنها از تلویزیون و رادیو باید به کلی ممنوع باشد، زیرا وقتی اجتماعی نوجوان را متهم شناخت، برای نوجوان ضربه مهلکی است که بر روحیه اش وارد می شود، زیرا فکر می کند برای همیشه حیثیت او لکه دار شده، نمی تواند در آینده شغل آبرومندی برای خود دست و پا کند، این است که پس از آزادی باز به خلافکاری و بزه روی می آورد.

راههای پیشگیری

تمام روشهایی که برای پیشگیری از بزهکاری کودکان و نوجوانان به کار برده می شود باید دارای یک هدف مشترک باشد و آن برقراری مجدد روابط عاطفی و سازگاری از دست رفته نوجوانان و کودکان جامعه است.

"کواراسوس" معتقد است که بزهکاری کودکان و نوجوانان دارای عمق زیادی نیست و نباید آن را با بزهکاری بزرگسالان حرفه ای در یک ردیف قلمداد کرد. چه بسا عواملی موقتی و اجباری، در موقعیتی خاص موجب شود نوجوان یا کودک دست به عمل بزهکارانه ای زند که به سهولت قابل اصلاح و هدایت است. وضع بد اقتصادی و فقر فرهنگی که معمولاً با جمعیت زیاد و گاه با روابط نامطلوب خانوادگی و احتمالاً ارزشهای غیر اخلاقی و معیارهای ضد اجتماعی همراه است، بیشتر در این زمینه نقش دارد. لذا حق داشتن فرزند و

خلافکاری و بزهکاری لذت می برد.

ژان ژاک روسو "در کتاب" بزهکاری نوجوانان " می نویسد: وقتی نوجوانی را که دزدی کرده است با کتک زدن تنبیه نماییم در مرحله بعدی نوجوان راحت تر از مرتبه اول به این کار دست می زند، زیرا می داند که مجازات دزدی آن هم در صورت دستگیر شدن فقط چند ضربه شلاق یا دوماه زندان است؛ بنابراین قبلاً خود را از نظر جسمی و روحی آماده می سازد. از این رو بهتر است از عملی که باعث تشدید بزهکاری می گردد خودداری کرد و در فکر چاره ای بود که نوجوان را از بزهکاری روگردان سازد.

عوامل ثانوی

سینما، تلویزیون، رادیو، ویدئو، روزنامه ها و مجلات از عوامل اجتماعی ثانوی به شمار می آید و هرکدام به نوبه خود می تواند عامل مؤثری در ایجاد و یا درمان بزهکاری نوجوانان باشد.

نوجوانان از واقعیت می گریزند، زیرا در آن احساس راحتی نمی کنند و تلویزیون و سینما را وسیله ای برای فرار از واقعیت می انگارند؛ ولی این تصور به نوبه خود غالباً با نوعی سرخوردگی پیوند دارد. اغلب نوجوانان داوطلب تماشای صحنه های خشونت آمیز هم در تلویزیون، سینما و ویدئو و هم در داستانهای مصور هستند. خانم "فلدگرل" وزیر جوانان اطریش هشدار داده است که باید با کنترل دقیق فروشگاههای فیلمهای ویدئویی از انتقال فیلم های ممنوعه به نوجوانان و جوانان اطریشی جلوگیری به عمل آورند و خاطر نشان



زندگی در مدرسه بیم و هراسی نداشته باشد و به فکر گریز از آن نیفتد.

به عقیده "جان دیویی" منظور از آموزش در مدرسه فقط یاد دادن یک مشت محفوظات به دانش آموز نیست، بلکه باید او را برای یک زندگی اجتماعی آماده ساخت. مدرسه نباید فقط جنبه آموزشی داشته باشد، بلکه پرورش روح دانش آموز و طرزسازگاری او با محیط و تفهیم ارزشهای اجتماعی و اخلاقی به مراتب مهمتر از آموزش است.

یک مدرسه خوب می تواند جای خالی خانواده نامناسب را بخوبی پر کند، به شرط آنکه دارای معلمان و مسئولان مجرب و تعلیم دیده باشد، بتواند اعتماد و حس امنیت را در نوجوان ایجاد کند و به روحیه و احتیاجات او واقف بوده، از تماس گرفتن با خانواده نوجوان، مخصوصاً نوجوان ناسازگار کوتاهی نورزد. همکاری خانه و مدرسه کمک می کند تا نوجوان مجدداً موقعیت های از دست رفته خود را باز یابد.

مدرسه باید راه بهره برداری درست از

شمار آنها باید نسبت مستقیم با تواناییهای جسمی، روانی، اقتصادی و عاطفی والدین داشته باشد. باید طرحی برای آموزش پدران و مادران امروز و فردا تهیه و اجرا شود و از توسعه و تراکم جمعیت در محله های فقیرنشین تا آنجا که امکان دارد جلوگیری به عمل آید، چرا که بزهکاری یک میکروب اجتماعی است و در محیطی که آمادگی پروراندن بزهکار رانداشته باشد وجود نخواهد داشت. منازل نامناسب و غیر بهداشتی و خانواده های بی بضاعت و فقیر با کودکان بی شمار، لانه ای است برای پرورش بزهکار.

مدرسه اگر تنها عامل ارتکاب بزه نباشد در پیشگیری و درمان آن می تواند نقش مؤثری را ایفاء کند. اگر برنامه های آموزشی و تعلیماتی مدرسه باز زندگی اجتماعی نوجوانان پیوند و هماهنگی مستقیم پیدا کند، اگر ارزشهای مورد قبول مدرسه با سنت ها و قوانین قابل احترام اجتماع یکی باشد و میان معلم و شاگرد و سایر مجریان برنامه های آموزشی همکاری وجود داشته باشد، می توان امیدوار بود که نوجوان از

برخودار نیستند دیده می‌شود. بنابراین ضروری است که مدرسه در تنظیم برنامه‌های فوق درسی و تابستانی دانش‌آموزان فعال و کوشا باشد.

تعلیمات دینی و مذهبی

تربیت اخلاقی و معتقدات مذهبی روح تازه‌ای در کودک و نوجوان می‌دمد. باید از کودکی به فرزندان خود آموخت که خداوند روزی به اعمال ما رسیدگی خواهد کرد و با

اوقات فراغت را برای نوجوان هموار سازد، زیرا در زندگی هر انسان اوقات فراغت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اوقات فراغت هم می‌تواند بستری مطلوب برای رشد شخصیت باشد و هم زمینه‌ای مساعد و هموار را برای انجام بزهکاریهای اجتماعی فراهم کند. اوقات فراغت زمانی است که انسان مسئولیت انجام هیچ‌گونه کار موظف یا تکلیفی را نداشته باشد و صرفاً با میل و انگیزه شخصی به انجام کاری مشغول شود. متأسفانه به دلایل متعدد، از جمله عدم ایجاد نگرش مثبت در



توجه به عملکردهایمان کفر و پاداش خواهد داد.

تعلیمات مذهبی، شناساندن ارزشهای اخلاقی و کاهش توجه به امتیازات مادی مهمترین وسیله برای جلوگیری از بزهکاری است و لازمه‌اش آن است که از کودکی عشق و ایمان به خدا و اسوه‌ها و الگوهای رفتاری مطلوب را در فرزندانمان ایجاد کنیم.

آن‌گاه که به سلاح ایمان مسلح شویم

اذهان نوجوانان نسبت به اوقات فراغت، نبود برنامه‌های آموزشی و توجیهی در بهره‌گیری مؤثر از فرصت‌های آزاد و بی‌تکلیفی و بی‌برنامگی، در غالب موارد بزهکاری نوجوانان با اوقات فراغت همبستگی دارد و عمده‌تأثیر آن با فراغتی در ایام فراغت از تحصیل است. این مشکل بیشتر در میان نوجوانان دانش‌آموزی که از نظر هوش پایین‌تر از متوسط بوده، از پیشرفت تحصیلی رضایت بخش نیز

آموزش رأبی بقا

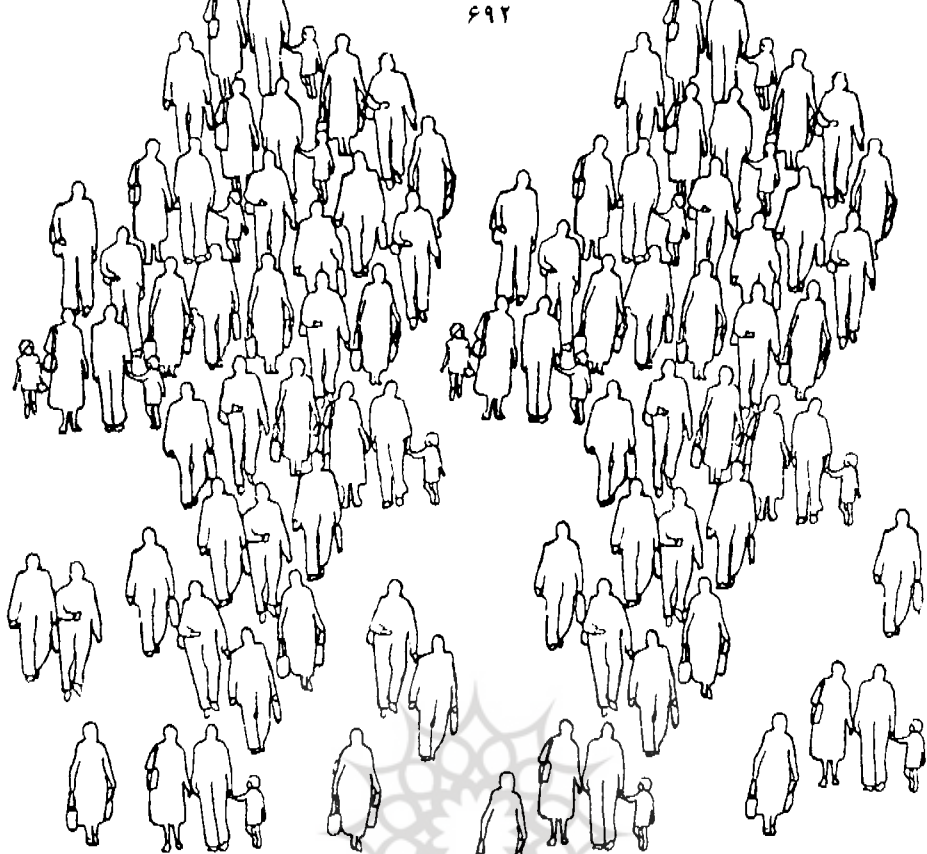
علی شیرازی

کردن بسیاری از بیماریهای مهلك و بالا رفتن سطح بهداشت عمومی منجر شده است. امروزه در کشورهای توسعه یافته عمر انسان بیش از ۲۰ سال طولانی تر از عمر پدرانش در قرون ۱۸ و ۱۹ است و شمار نوزادانی که در این کشورها مرده به دنیا می آیند نسبت ۷ یا ۸ در هزار زایمان است که در مقایسه با دو قرن پیش کاهش چشمگیر بیش از ۲۰ برابر داشته است. پیشرفت در علم و صنعت و تولیدمثل بی-وقفه باعث شده است که ۵/۷ میلیارد انسان ساکن کره زمین در طول ۳۵ سال آینده دوبرابر شود، حال آن که دومیلیون سال طول کشیده است که به جمعیت فعلی برسد. در نتیجه این افزایش، انسان تمام تواناییهایش را به کار گرفته است تا برای این عده کثیر غذا، آب، لباس، مسکن، وسایل زندگی و... فراهم سازد، ولی با وجود تلاشهای مداوم و موفقیت های قابل تحسین او، هنوز یک میلیارد نفر در فقر به سر می برند که میلیونها نفر از آنها خصوصاً کودکان، هرساله از گرسنگی و بیماریها می میرند. در اثر افزایش جمعیت، صنعتی شدن و شهرنشینی ضرباتی مهلك و جبران ناپذیر به محیط زیست وارد شده است. تخریب و نابودی وسیع منابع طبیعی و دیگر عناصر ضروری برای حیات، عرصه زندگی را بر دیگر جانداران تنگ کرده است و نسل هزاران نوع جاندار منقرض شده و یا در معرض خطر نابودی کامل قرار گرفته است. انسان امروزی همچنان به تلاش خستگی ناپذیر خود برای دستیابی به تکنولوژیهای جدید ادامه می دهد تا بتواند مایحتاج خود بویژه مواد معدنی را که تخمین می زند در دهه هایی نه چندان دور تمام خواهد شد، بامواد مشابه ساخته شده در آزمایشگاهها و مراکز تحقیقاتی اش جایگزین سازد.

حال اگر خوشبینانه فرض کنیم که انسان قادر خواهد بود به همه رؤیاهایش در ارتباط با پیشرفت

مردم معتقدند که انسان اشرف مخلوقات است و قدرت فکر کردن و ارائه راه حل برای مشکلات را مهمترین وجه تمایز او با دیگر جانداران می دانند. اما انسان به رغم تمام تواناییها و ذکاوتش هنوز نتوانسته است راه حل واقعگرایانه ای برای حل مسأله انفجار جمعیت پیشنهاد کند، مشکلی که در صورت لاینحل ماندن، نسل انسان را با خطر نابودی مواجه خواهد کرد.

انسان با بهره وری از تواناییهای بالقوه خود توانسته است در طول قرن ها و خصوصاً در طی دو قرن اخیر پیشرفتهای شگرفی در تمام زمینه های علوم و تکنولوژی داشته باشد. بطور مثال پیشرفتهای باورنکردنی در علوم پزشکی، به مهار



وجود این عده انسان در ۹ قرن آینده باور نکردنی به نظر می‌رسد، اما ادامه روند فعلی در زاد و ولد انسان می‌تواند به این کابوس هولناک جامه عمل بپوشاند.

افزایش جمعیت در ایران

ایران کشوری در حال توسعه است که دارای یکی از سریع‌ترین نرخ‌های رشد جمعیت در دنیاست. در سرشماری سال ۱۳۳۵ جمعیت کشور ۱۹ میلیون نفر اعلام شد، در حالی که در ۱۳۷۰ شمسی جمعیت به ۵۷ میلیون یعنی سه برابر سرشماری ۳۵ سال پیش افزایش پیدا کرد. با ثابت نگاه داشتن نرخ رشد جمعیت می‌توان جمعیت ۲۰،

و توسعه، تسلط بر طبیعت و فراهم ساختن تمام احتیاجاتش دست یابد، ولی نتواند مشکل افزایش جمعیت را حل کند، تمام اختراعات و اکتشافاتش نمی‌تواند بقای او را تضمین نماید. برای روشن شدن این ادعا می‌توان از علم ریاضی کمک گرفت، بدین گونه که اگر رشد جمعیت به میزان کنونی برای ۹۰۰ سال ادامه پیدا کند، در حدود سال ۲۹۰۰ میلادی بالغ بر ۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ (شصت میلیون میلیارد) انسان روی کره زمین زندگی خواهند کرد. به عبارت دیگر برای هر ۱۰۰ نفر فقط ۱ متر مربع جای سکونت وجود خواهد داشت و این تمام خشکیها و آبها را شامل می‌شود! (در اینجا از طرح مباحث طولانی و جالب توجه جمعیت شناسان از جمله مراحل انتقالی جمعیت خودداری شده است.)

۵۰ و ۱۰۰ سال آینده ایران را بر طبق جدول زیر پیش بینی کرد (در محاسبات، جمعیت ایران در سال ۱۳۷۰ معادل ۶۰ میلیون در نظر گرفته شده است):

جمعیت به میلیون			در صد نرخ رشد
۱۴۹۰ شمسی	۱۴۴۰ شمسی	۱۳۹۰ شمسی	
۴۳۵	۱۶۲	۸۹	۲
۷۰۹	۲۰۶	۹۸	۲/۵
۱۱۵۳	۲۶۳	۱۰۸	۳

جنوبی و حوزه خلیج فارس از ۴ تا ۵ درصد رشد اقتصادی برخوردار خواهند بود.

به اعتقاد صاحب نظران نسبت رشد جمعیت سرانه به رشد اقتصادی سرانه بایستی ۱ به ۳ در نظر گرفته شود، یعنی برای هریک درصد افزایش جمعیت باید سه درصد رشد اقتصادی وجود داشته باشد. خواهیم دید کشور ما با رشد اقتصادی میانگین پیش بینی شده ۴/۵ درصد در سال توانایی جوابگویی به نیازهای ۱/۵ درصد افزایش جمعیت سالانه را خواهد داشت. در صورتی که پیش بینی شده است که در پایان برنامه پنج ساله اول توسعه اقتصادی (۱۳۷۲) و سپس در سال ۱۳۹۰ شمسی نرخ رشد جمعیت کشور به ترتیب به ۲/۹ و ۲/۳ درصد کاهش پیدا کند که این ارقام بیشتر از توان امکانات ماست. نتیجه این عدم تعادل بین افزایش جمعیت و رشد اقتصادی، ادامه محرومیتها، فقر، بیسوادی و عدم توانایی در بالا بردن سطح کیفی و کمی زندگی مردم خواهد بود. به بیان دیگر رشد نامتناسب جمعیت با تواناییها و توسعه نسبت معکوس دارد.

و اگر نرخ رشد جمعیت را که اکنون ۳/۴ درصد است برای صد سال ثابت نگاه داریم، جمعیت پیش بینی شده در سال ۱۴۷۰ شمسی یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون نفر خواهد بود. لازم به یادآوری است که صد سال یا یک قرن در طول سیر تاریخ مدت زمان طولانی محسوب نمی شود، چه بسا شمار کمی از کودکان کنونی شاهد کشوری با جمعیتی معادل مجموع جمعیت های چین و اروپای غربی باشند! حال جا دارد از خود پرسیم که آیا قادر خواهیم بود تا صد سال دیگر تمام منابع و امکانات فعلی خود را ۲۸ برابر کنیم؟ به عبارت دیگر آیا با توجه به موقعیت و شرایط اقلیمی، وسعت کشور، محدود بودن و فرسایش منابع زیر زمینی و طبیعی از جمله جنگلها و مراتع، خاک و آب، معادن و ... قادر خواهیم بود که تعداد مدارس، دانشگاهها، بیمارستانها، سازمانهای خدماتی، کارخانهها، سدها، مزارع زیر کشت و مراتع، طول جاده ها، خطوط راه آهن و ... را ۲۸ برابر کنیم؟

آمار اخیر سازمان ملل متحد در مورد رشد اقتصادی کشورهای جهان حاکی است که در دهه جاری به غیر از چند کشور آسیای جنوب شرقی که

عواقب پیش بینی شده رشد جمعیت

به رغم بسیاری از پدیده‌ها که پیش‌بینی عواقب آنها به دلایل گوناگون مشکل یا بعضاً امکان‌ناپذیر است، عواقب رشد بی‌رویه جمعیت در هر کشور فقیر یا غنی، تا حدود زیادی قابل پیش‌بینی است، و از این رو باب هرگونه بهانه جویی و توجیه را بر جوامع و دولتهایی که این مسأله را مورد توجه خاص قرار نمی‌دهند، مسدود می‌سازد. در اینجا مناسب است که برخی از عواقب پیش‌بینی شده رشد جمعیت در ایران را ذکر کنیم:

۱- ایران که نیمی از جمعیت ۶۰ میلیونی‌اش را کودکان و نوجوانان زیر ۱۵ سال تشکیل می‌دهند، یکی از جوانترین کشورهای دنیا محسوب می‌شود. اگر رشد جمعیت را تفاوت موالید و فوت شدگان در نظر بگیریم با توجه به آمار اعلام شده هر ساله ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر به جمعیت کشور اضافه می‌شود و می‌توانیم بطور محافظه‌کارانه پیش‌بینی کنیم که بین ۲ تا ۲/۵ میلیون نوزاد هر ساله در کشور متولد می‌شوند. مجموع این نوزادان و نیمی از جمعیت کشور که زیر ۱۵ سال هستند کثرت افرادی را نشان می‌دهد که همگی برای سالهای سال مصرف‌کننده اصلی خدمات پرهزینه آموزشی، بهداشتی و رفاهی خواهند بود. بی‌شک مخارج سنگین این خدمات آثار بسیار نامطلوبی در حجم ارزش مبادلات بازرگانی کشور و توانایی مالی دولت برای انجام کارهای عمرانی خواهند داشت.

۲- امروزه نیروی انسانی فعال و ماهر از عوامل بسیار مهم در رشد و توسعه محسوب می‌شود، اما رشد نامتناسب در بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله ایران، تلاش مسئولان در جهت آموزش نیروی انسانی عظیم کشور و بهبود کیفی و

کارایی‌شان را با مشکلات زیادی مواجه کرده است. در کشور ما که هنوز بین ۱ تا ۲ میلیون نفر افراد واجب‌التعلیم زیر ۱۵ سال تحت پوشش آموزش اولیه قرار نگرفته‌اند، و افزایش سالانه ۱ تا ۲ میلیون نفر به جمعیت دانش‌آموزی ۱۷ میلیونی‌اش با توجه به مشکلات عدیده‌ای که در زمینه فضا و امکانات آموزشی و کمبود معلم دارد، چطور می‌توان انتظار داشت که دولت بودجه کلانی را به آموزشهای فنی و حرفه‌ای کارگران، کشاورزان، پیشه‌وران و دیگر شاغلان و آموزش بزرگسالان و مبارزه با بیسوادی یا ارتقای کیفی و کمی آموزش عالی منظور دارد؟ در حال حاضر آموزش و پرورش به تنهایی ۳۰ درصد کل اعتبارات دولت را به خود اختصاص داده است که نمایانگر این واقعیت است که افزایش بودجه برای این بخش از خدمات دولتی برآستی محدود است و این محدودیت بایستی محدودیت در رشد جمعیت را به همراه داشته باشد.

۳- کمتر کسی است که پیامدهای افزایش جمعیت در محیط را درک و مشاهده نکند. این افزایش در اشکال و ابعاد گوناگون و در تمام جوانب زندگی ما تأثیر گذاشته است. ایران کشوری است با وسعت و منابع محدود، هر چند که می‌توان ادعا کرد در مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان، ایران کشوری وسیع و غنی است، اما به لحاظ اینکه بسیار بعید به نظر می‌رسد وسعت آن افزایش پیدا کند، در مجموع می‌توان اظهار نظر کرد که به خاطر استفاده مستمر و فزاینده و بعضاً نادرست از منابع موجود، تواناییهای بالقوه کشور بسرعت روبه کاهش، تخریب و نابودی است. نگاهی به آمار موجود بایستی ما را متقاعد کند که از حساسیت لازم برای حفظ، نگهداری و بقای محیط خود برخوردار نیستیم. در اینجا به ذکر چند مثال اکتفا می‌کنیم: صاحبزنان زیست محیطی سازمانهای



در مبارزه با طبیعت به اعماق آبریزهای کشور واگذار می‌کنند. بدین ترتیب که به هنگام ریزش برف و باران، خاکهای سطح زمین به وسیله جریان آب به آبریزها از جمله سدها ریخته می‌شود. این جابجایی خاکهای کشاورزی نه تنها باعث کاهش تولیدات و زمینهای کشاورزی می‌شود، بلکه هزینه بسیار سنگین لایروبی سدهای کشور و یا ایجاد سدهای جدید را بر بودجه محدود دولت تحمیل می‌کند. برآورد شده است که ضرر مالی فرسایش خاک در ایران که زمینهای مستعد کشاورزی‌اش محدود است، در سال ۱۳۷۰ در حدود ۷/۵ میلیارد دلار بوده است، در صورتی که در مقایسه با فرسایش خاک در ایالات متحده آمریکا که وسعتی چند برابر وسعت کشور ما را داراست از ۱۶٪ این مقدار یعنی ۱/۲ میلیارد دلار تجاوز نکرده است.

این عامل و عوامل دیگر از جمله هجوم بسیاری از روستاییان به شهرها باعث شده است که ما هم

بین‌المللی معتقدند که تهران، مرکز کشور ما یکی از کثیف‌ترین و آلوده‌ترین شهرهای پرجمعیت دنیا از نظر زیستی است. تهران و دیگر شهرهای ایران از نظر مقدار دود و گازهای سمی موجود در هوا، سیستمهای فاضلاب و جمع‌آوری فضولات شهری، آلودگی آبهای جاری در اثر ریختن زباله و زائنده‌های صنعتی و شیمیایی، کمبود فضای سبز و ... با مشکلات بزرگ زیست محیطی مواجهند. ایران کشوری خشک تا نیمه خشک با باران کم است که از میان مسائل عمده این نوع شرایط اقلیمی می‌توان از فرسایش خاک، گسترش کویرها، کاهش منابع آبی زیرزمینی و زمینهای قابل کشاورزی و کمبود پوششهای گیاهی مانند جنگلها نام برد. به عنوان مثال گفته می‌شود که مرغوبترین خاک با املاح لازم و کافی برای کشاورزی با بازده خوب در ۱۵ سانتیمتری سطح زمین قرار دارد که متأسفانه کشاورزان ما بسرعت این خاک مرغوب را

برسند. به همین جهت به خاطر رشد بی‌رویه جمعیت در دهه ۶۰ در ایران، یکی از مشکلات اساسی دولت در دهه ۸۰ ایجاد میلیون‌ها کار جدید و جذب نیروی کار تازه وارد است و بدین بستند می‌کنیم که بیکاری دراز مدت و گسترده بین اقشار جامعه نه تنها باعث افزایش شمار محرومان و ضعفا می‌گردد، بلکه فراگرد توسعه و پیشرفت را کند یا متوقف خواهد کرد.

بوضوح ملاحظه می‌شود که رشد جمعیت نا متناسب با توانایی‌های موجود باعث از بین رفتن و یا کاهش عوامل ضروری برای رشد و توسعه است. از میان پیامدهای ناشی از رشد بی‌رویه جمعیت به ضررهای جبران ناپذیر وارد بر محیط و منابع طبیعی، کاهش کیفیت آموزشی و کمبود نیروی انسانی ماهر، افزایش محرومیتها و ناتوانی دولت در فراهم ساختن نیازهای اولیه عده کثیری از مردم اشاره شد. بنابراین در راستای دستیابی به اهداف توسعه، بایستی در دو جهت به تلاشی مستمر و سازنده دست بزنیم. اول تدابیر مؤکد و جدی در ارتباط با افزایش جمعیت که علت اصلی توفیق یا عدم توفیق در جریان پیشرفت و توسعه اغلب کشورهای جهان سوم است اتخاذ کنیم و دیگر اینکه برنامه‌ها و تصمیمات اساسی و زیربنایی را با بهره‌وری فکورانه و دوراندیشانه از تمام منابع طبیعی و انسانی در کشور به اجرا در آوریم. حال با توجه به تمام تلاشهایی که دولت در سرمایه‌گذاریهای وسیع در پروژه‌های تولیدی و خدماتی مبذول داشته و دارد و گامهای مؤثری در زدودن وابستگی به قدرتهای استثماری و محصولات وارداتی برداشته است، تحلیلی هر چند مختصر در روند و راه‌حلهای متداول کنترل رشد جمعیت داشته باشیم.

اکنون وارد کننده بسیاری از کالاهای کشاورزی و دامپروری باشیم که این امر خصوصاً در مورد کالاهای استراتژیک مثل گندم نگران کننده است و این در صورتی است که مادر دهه ۴۰ از نظر تولید گندم خود کفا بودیم. در ارتباط با منابع نفتی مان، برآورد شده است که منابع نفتی شناخته شده حوزه خلیج فارس تا ۴۰ سال دیگر تمام خواهد شد، حال آنکه منبع اصلی درآمد کشورهای منطقه از جمله ایران فروش صادرات نفت است. این آمار و پیش بینی‌ها بایستی ما را برآن دارد که نه تنها زمینه‌های مناسبی را فراهم کنیم تا آهنگ کاهش منابع طبیعی کشورمان را کند سازد، بلکه بتدریج وابستگی ارزی خود را به محصولات نفت و گاز و دیگر منابع معدنی کاهش دهیم. می‌توان گفت که هر نوع توسعه ضرورتاً مناسب و با ارزش نیست، مگر اینکه "توسعه‌ای قابل تداوم" باشد و این در صورتی امکان پذیر است که اصل حفظ و نگهداری تمامی منابع موجود از اولویت خاصی در سیاستها و برنامه‌های کشور برخوردار باشد.

۴ - آمارهای سرشماری جمعیت در کشورهای مختلف نشان دهنده این واقعیت است که بیشترین زاد و ولدها در میان محرومترین و مستضعفترین اقشار جامعه روی می‌دهد. بیسوادی، بیکاری، سوء تغذیه، کمبود امکانات بهداشتی و مکان برای سکونت از مشکلات عمده این اقشار است و از این رو همواره به کمکهای مالی و خدماتی دولت شدیداً نیازمند بوده، فرزندان آنها نیز از داشتن غذای کافی، مسکن و بهداشت مناسب و دیگر نیازهای اساسی زندگی در محرومیت به سر می‌برند که این امر زمینه‌ساز مسائل گوناگون اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جوامع است. به عنوان مثال بین بالاترین رشد جمعیت و رشد نیروی کار یک تأخیر زمانی ۱۵ تا ۲۰ سال وجود دارد تا کودکان به سن کار

تراژدی نسل انسان

این راه‌حلهای تکنیکی چگونه تحلیل و پیشنهاد شده‌اند بایستی توضیحات بیشتری داده شود. اکثر افرادی که نگران مشکل افزایش جمعیت هستند در تلاشند که راههایی پیدا کنند تا از آثار مصیبت‌بار ناشی از رشد جمعیت اجتناب کنند، بدون آنکه هیچ‌کدام از امتیازات انسان را محدود سازند. به عنوان مثال آنها فکر می‌کنند که اگر از دریاها به مثابه کشتزار استفاده کنند یا نوع جدیدی از گندم را کشف کنند این مشکل حل خواهد شد (راه حل تکنولوژیکی). در اینجا سعی خواهد شد نشان داده شود که امکان دستیابی به راه‌حلهایی که این افراد در جست و جوی آن هستند وجود ندارد. مشکل رشد جمعیت همانند مشکل تسلیحات اتمی به وسیله راه‌حلهای تکنیکی نمی‌تواند حل شود.

دنیای محدود

همان‌طور که می‌دانیم جمعیت به صورت تصاعدی افزایش پیدا می‌کند که این در یک دنیای محدود بدین معناست که سهم هر موجود زنده از منابع دنیا بایستی بتدریج کاهش پیدا کند. اما آیا دنیای ما محدود است؟ اگر چه می‌توان بحثی را به میان کشید که دنیا را نا محدود نشان داد، اما با توجه به مشکلاتی که نسلهای آینده بایستی با آنها مواجه شوند و حتی با تکنولوژی پیش‌بینی شده پیشرفته‌تر می‌توان براین باور بود که مصیبت‌های انسانی به طور باور نکردنی افزایش پیدا خواهد کرد و حداقل بایستی فرض کرد که در آینده‌ای نزدیک دنیای ما محدود است یعنی فضا هم راه فرار نیست! اما یک دنیای محدود فقط می‌تواند جوابگوی نیازهای گوناگون یک جمعیت محدود باشد، بنابراین رشد جمعیت نهایتاً بایستی صفر بشود. اولین سؤالی که ممکن است به نظر تان آید این است

اجازه بدهید قبل از آنکه به بحث اصلی بپردازیم مقایسه‌ای تطبیقی بین خطر رشد جمعیت و مسابقات تسلیحاتی اتمی که مورد بحث محافل بین‌المللی در دو دهه اخیر بوده است داشته باشیم. حاصل فشارهای مردم و محدودیتهای اقتصادی در توسعه تولیدات تسلیحات اتمی، عقد چند قرار داد کاهش این نوع تسلیحات بین رهبران ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بوده است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و پایان یافتن جنگ سرد، این تلاشها دنبال شده است، اما نه در جهت نابودی و توقف آزمایشها یا تولیدات تسلیحات اتمی، بلکه فقط با چاره اندیشی و طرح پیشنهادهایی که وقوع حوادث و اشتباهات احتمالی را به حداقل می‌رساند یا با ارائه روشهایی که از تولید و گسترش این سلاحها در کشورهای جهان سوم جلوگیری می‌کند. اما آیا حقیقتاً انعقاد این قراردادها و طرحهای پیشنهادی برای کنترل گسترش سلاحهای اتمی راه‌حلهای منطقی و قابل قبول محسوب می‌شود؟ با وجود دهها هزار کلاهک هسته‌ای که در اختیار حداقل ۵ کشور اتمی جهان قرار دارد خطر یک حادثه نابود کننده و یا جنگهای اتمی به قدری واقعی است که راه‌حلهای تکنیکی راه حل محسوب نمی‌شوند، چون تغییری را در ارزشهای انسانی یا اخلاقی طلب نمی‌کنند و بدون تغییرات اساسی در این ارزشها، رسیدن به راه‌حلهای اساسی این مشکل عصر معاصر امکان‌پذیر نخواهد بود.

حال موضوع اصلی مورد بحث این مقاله را دنبال می‌کنیم با تأکید براین که مشکل رشد جمعیت دارای راه‌حلهای تکنیکی نیست. برای این که ببینیم

می‌انجامد.

همین منطق آزادی فردی در یک مکان محدود که متعلق به تمام انسانهاست باعث شده است که بخشهای مهم و عظیمی از کره زمین مانند اقیانوسها، دریاها، جنگلها و ... طعمه حرص و خودخواهی گروهی از انسانها گردد. کشورهای صنعتی با در اختیار داشتن ابزار و تکنولوژی پیشرفته و تحت لوای فریبنده آزادی، آزادی دریاها و اقیانوسها، "آزادی جنگلها"، آزادی برای صنعتی شدن و پیشرفت" و از این قبیل اقدام به تخریب و نابودی طبیعت و منابع طبیعی محدود کره زمین کرده‌اند. کشورهای جهان سوم هم در راستای دستیابی به اهداف ملی و برآوردن نیازهای خود به تبعیت از کشورهای توسعه یافته برخاسته و به این تخریب و نابودی ابعادی تازه بخشیده و موجب شده‌اند که زنگ خطر در تمام کشورها به صدا در آید و دانشمندان زیست محیطی وقوع یک مصیبت عالمگیر را ترسیم کنند.

قرنها پیش انسانها برای مشکل تهیه غذایشان متوسل به وضع قوانینی در ارتباط با مالکیت شخصی املاک شدند که تا حدود زیادی و بطور موقتی توانستند این مشکل را حل کنند. اما هوا و آب پیرامون ما قابل حصارکشی نبوده و نیست. شاید صدسال پیش مهم هم نبود که یک نفر با ریختن زباله‌هایش در رودخانه آن را آلوده کند، اما در نتیجه افزایش و تجمع جمعیت در جریانه‌های بیولوژیکی و شیمیایی که به صورت گردشی و طبیعی با آلودگیها مقابله و محیط زیست ما را ترمیم می‌کنند، اختلال به وجود آمده است و مخصوصاً در محیط‌های بسیار آلوده توانایی دوباره سازی محیط از دست رفته است. این وضع تعاریف جدیدی در قوانین مدنی و مالکیت شخصی طلب می‌کند. بایستی تدابیری (ازجمله وضع قوانین و تعیین

که آیا می‌توان حداکثر جمعیت و موقع رسیدن به این حداکثر جمعیت در روی کره زمین را حساب کرد؟ جواب به این سؤال اگر غیر ممکن نباشد بسیار دشوار است و احتیاج به اطلاعات بی‌شمار و تجزیه و تحلیل‌های علمی شناخته و ناشناخته و طبیعتاً حدسیات و پیش‌بینی‌های گوناگون دارد. در نتیجه بسیار دشوار خواهد بود که مردم را در قبول جوابها و راه‌حلهای پیشنهادی متقاعد کرد.

حال که نمی‌توانیم پیشرفت چندان در محاسبه حداکثر جمعیت داشته باشیم، مطلب را با طرح سؤال دیگری دنبال می‌کنیم. آیا تصمیماتی که به وسیله افراد گرفته می‌شود در حقیقت بهترین تصمیمات برای تمام جامعه خواهد بود؟ اگر جواب به این سؤال مثبت باشد می‌توانیم به روند فعلی و خودسرانه خود در تولید مثل ادامه دهیم و براین باور باشیم که هرگاه به حداکثر جمعیت رسیدیم خواهیم توانست تولید مثل انسان را کنترل کنیم. اما اگر جوابمان به سؤال مطرح شده منفی باشد، بررسی مجدد آزادیهای فردی ضروری است تا ببینیم کدامیک قابل دفاع است.

تراژدی آزادی برای عموم

چراگاهی را تصور کنید که هرکس آزادانه می‌تواند دامهایش را در آن بچراند. به دلیل عمومی بودن این چراگاه، بایستی انتظار داشت که هر دامپروری سعی کند گاو یا گوسفند بیشتری در این چراگاه نگاه دارد. این وضع ممکن است برای قرن‌ها به طور موفقیت آمیز ادامه یابد، بطوری که در اثر جنگها، سرقت دامها و مرضهای گوناگون شمار انسانها و دامها در حدی کمتر از تواناییهای زمین باقی بماند؛ ولی سرانجام روزی فرا خواهد رسید که این آزادی بطور اسفانگیزی به یک تراژدی

بی تفاوتیها و اعلامیه‌های به ظاهر آزادخواهانه و انسان دوستانه را بشدت مورد انتقاد قرار دهیم. لکن نقش انگیزه انسانی و شرایط ارزشی و عقیدتی حاکم بر جوامع انسانی را هم که از مهمترین عوامل رشد جمعیت است، نباید از نظر دور داشت.

کنترل رشد جمعیت

با پیشرفت علوم پزشکی، جوامع پیشرفته امروزی به وسیله استفاده از روشهای کنترل باروری مثل قرصها و دستگاههای ضد حاملگی می‌توانند از تولید مثل ناخواسته تا حد قابل توجهی جلوگیری کنند. از طرف دیگر، با پیشرفت علم و تکنولوژی و گسترش و تعمیم رسانه‌ها و استفاده از نظریات محققان علوم انسانی و اجتماعی خصوصاً جامعه شناسان و روان‌شناسان، زمینه‌های مناسبی برای کنترل رشد جمعیت فراهم آمده است. با تجزیه و تحلیل عوامل گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و روانی افراد و جامعه، مسؤولان کشورها سعی براین داشته‌اند که از وجدان و ایجاد حس مسؤولیت شناسی، تقصیر واضطراب مردم مدد جویند تا رفتار و عملکردشان رابه سوی هدف برقراری تناسب بین رشد جمعیت و توسعه هدایت کنند. اما با توجه به تمام تلاشهای جاری درکنترل رشد جمعیت، بوضوح نشان داده شده است که در دراز مدت رشد جمعیت را بویژه در کشورهای جهان سوم و فقیر نمی‌توان به وسیله تبلیغاتی که هدفش تغییر رفتار است کنترل کرد. یکی از دلایل اصلی عدم موفقیت این روش کنترل رشد جمعیت این است که مردم با هم متفاوتند و بی‌شک بعضی‌ها بیشتر از دیگران به این پیامها و درخواستها جواب مثبت می‌دهند. نتیجه این می‌شود که بخشی از

جریمه) اندیشید که تصفیه آلودگیها ارزانتر از رها کردن آنها در محیط باشد. اما به دلیل اینکه قوانین همیشه از زمان عقب‌ترند و دائماً بایستی تغییر و اصلاح شوند تا آنها را با برداشتها و عملکردهای مردم انطباق داد و با توجه به اینکه قوانین بازدارنده اعمال، بسادگی قابل اجرا نیست و منع کردن مردم از انجام کاری اثر مطلوب را ندارد، بایستی با آموزش، جلب اعتماد مردم به مجریان قوانین و اصلاحات مؤثر، مردم را در جهت تعادل در استفاده از منابع محیطشان و تغییر و اصلاح الگوی مصرف تشویق و هدایت کرد.

آیا آزادی تولید مثل قابل دفاع است؟

تراژدی آزادی برای عموم به وسیله مشکل رشد جمعیت به گونه‌ای دیگر نمایان می‌شود. در دنیایی که اصولش بر "من" بنا شده است و پی در پی جملاتی از قبیل "به من مربوط نیست" و "من که اختیار دار دیگران نیستم" را می‌شنویم، فراوانی تعداد در یک خانواده، انتخابی شخصی و خانوادگی شده که به دیگران و جامعه ربطی ندارد. بیش از دوده قبل مرجع معتبری چون سازمان ملل متحد اعلام کرد که تصمیم در مورد تعداد افراد خانواده فقط به خود خانواده مربوط است نه به دیگران. این چنین طرز تفکرهايي موقعی ممکن است منطقی به نظر برسد که انسان فقط متکی به منابع خودش باشد و یا همانند حیوانات تابع اصل "بقای قویترین" باشد، اما جوامع انسانی سخت پای‌بند به کمک و امداد رسانی به محتاجان و محرومان هستند. در جوامع امروزی بعضی خانواده‌ها، نژادها و طبقات مختلف تولید مثل زیاد را آسانترین روش بزرگتر و قویتر شدن می‌دانند. بنابراین واقعیتهای موجود بایستی به ما این جرأت را بدهد که



اجبار و جرمه

وقتی که فردی پول را از بانک سرقت می‌کند، رفتارش را به وسیله استفاده از حس مسئولیت شناسی او کنترل نمی‌کنیم، بلکه این موضوع را به عموم تفهیم کرده‌ایم که بانکها از متعلقات عموم نیست و قوانین و مجازاتهایی را وضع کرده‌ایم که آنها را از دسترس کسانی که موجودی بانکها را عمومی تلقی می‌کنند دورنگاه داریم. به همین جهت از آن‌جا که منع چنین کاری را بطور کامل قبول کرده‌ایم، بدون تأسف و استثناء بازندانی کردن سارقین، آزادی را از آنها سلب می‌کنیم و از این سلب آزادی به عنوان یک ضرورت اجتماعی دفاع می‌کنیم.

جسوامع امروزی، برای جلوگیری از استفاده افراطی از منابع و امکانات محدود اقدام به اخذ مالیاتها و جریمه‌های گوناگون از مردم کرده‌اند. مثلاً برای اینکه رانندگان در پارک کردن وسائل نقلیه‌شان

جامعه دارای خانواده‌هایی با فرزندان زیاد و بخشی دیگر دارای حداقل تعداد فرزند می‌شوند و همان‌طور که آمار نشان داده است اکثر کسانی که تحت تأثیر تبلیغات و اطلاعاتی در مورد خطر انفجار جمعیت و تخریب محیط زیست قرار می‌گیرند از قشر مرفه و تحصیل‌کرده جامعه هستند، در حالی که افراد محروم، بیسواد و بدور از امکانات آموزشی و بهداشتی به افزایش شمار فرزندان خود ادامه می‌دهند که این روند نه تنها رشد جمعیت را کنترل نمی‌کند، بلکه ناهنجاریها و مشکلات جامعه را شدت می‌بخشد.

وقتی که ما از واژه‌هایی مثل مسئولیت شناسی و وجدان استفاده می‌کنیم بدون اینکه مجازاتی در ازای عدم پیروی از آنها در نظر بگیریم، سعی داریم که یک فرد آزاد را مجبور کنیم برخلاف خواستها و منافعش عمل کند. ما در حقیقت تلاش می‌کنیم در مقابل چیزی که از او می‌گیریم چیزی به او ندهیم؛ اما افراد بسیاری وارد شدن در این قبیل معاملات را مقرون به صرفه نمی‌دانند!

در مراکز شهر تعادل را حفظ کنند از پارکومتر برای پارک کوتاه مدت آنها استفاده می‌کنیم که در صورت تجاوز از مدت پارک تعیین شده راننده مجبور به پرداخت خلاف ترافیکی است. ما نیاز نداریم که یک شهروند را بطور کامل از پارک کردن وسیله نقلیه‌اش منع کنیم، لذا فقط در صورت پارک غیر مجاز آنقدر جریمه را گران می‌کنیم که او از این عمل خودداری کند. لازم به یادآوری است که این قوانین مالیاتی یا مجازاتی به وسیله اکثریت مردم یعنی برگزیدگان آنها در مجالس قانونگذاری مورد موافقت و تصویب قرار گرفته است و ضرورتاً هم نبایستی برای ماخوشایند باشند. چه کسی از پرداخت مالیات لذت می‌برد؟ همه ما به هنگام پرداخت مالیات‌ها گله و شکایت می‌کنیم، اما به رغم ناخشنودی، به وضع قوانین مالیاتی ادامه می‌دهیم و از آنها پشتیبانی می‌کنیم به دلیل آنکه معتقد هستیم درآمد حاصل از مالیات‌ها در جهت برقراری عدالت اجتماعی مثلاً کمک به محرومان و فقرا مورد استفاده قرار می‌گیرد و دیگر اینکه مالیات‌ها وسیله مؤثری در حفظ و برقراری تعادل در استفاده از منابع و امکانات عمومی است.

به هر جهت، اجبار به انجام کاری و یا رفتار مشخصی که با جریمه‌های تخلفی همراه است یک شیوه کنترل محسوب می‌شود.

شناسایی ضرورت

شاید ساده‌ترین تحلیل مشکل جمعیتی انسان این‌گونه مطرح شود که آزادی برای عموم با فرض توجیه پذیری آن فقط تحت شرایط جمعیت کم قابل توجیه است. چرا که هرگاه جمعیت انسان افزایش یافته است، آزادی در زمینه‌های گوناگون یکی پس از دیگری لغو شده است. طبیعتاً

محدودیت‌های جدید، نقض حقوق شخصی بعضی‌ها را به دنبال دارد. محدودیت‌هایی که در زمانهای پیشین و دور وضع شده و مورد قبول همه است به این دلیل است که افراد معاصر از بابت از دست دادن آزادیهای از دست رفته گله نمی‌کنند. در عوض قوانین محدود کننده جدید است که احساسات را بر می‌انگیزد، با شدت مورد مخالفت قرار می‌گیرد و سروصداهای "نقض حقوق و آزادی" طنین انداز می‌شود. اما معنی آزادی چیست؟ آیا وقتی که مردم متقابلاً توافق کردند که قوانینی علیه سرقت وضع کنند، انسانها آزادتر نشدند؟ بی‌شک هرگاه ضرورت اجبار متقابل تفهیم شود مردم آزاد می‌شوند تا اهداف دیگری را دنبال کنند. افرادی که دنباله‌روی منطق آزادی برای عموم تحت هر شرایطی هستند، آزادی‌شان با نابودی همه چیز همراه است.

در خاتمه جا دارد که اشاره‌ای به معنای آزادی که "هگل" آن را پیشنهاد می‌کند داشته باشیم. او می‌گوید که آزادی شناسایی ضرورت است. مهمترین جنبه ضرورت که ما باید اکنون آن را بشناسیم ضرورت منع عموم در تولید مثل است. هیچ راه حل تکنیکی نمی‌تواند ما را از مصیبت‌های ناشی از رشد جمعیت نجات دهد و برای تحقق این ضرورت، بایستی جرأت اتخاذ تصمیمات سخت را داشته باشیم تا بتوانیم آزادیهای با ارزشتر را حفظ کرده، پرورش دهیم. بی‌شک آموزش و پرورش نقش اصلی را در آشکار ساختن ضرورت لغو آزادی در تولید مثل به عهده دارد. اما فقط موقعی می‌توان به تراژدی افزایش جمعیت خاتمه داد که با توجه به منابع، امکانات، زمان و گزینه‌های محدود به چاره‌اندیشی اساسی تن دهیم.

می‌توانیم بسیاری از شرارتها و بزهکاریها را ریشه کن کنیم. نشان دادن فیلمها و برنامه‌های تلویزیونی اخلاقی در ساعات درسی دانش‌آموزان یکی از راههای مؤثر در پیشگیری از بزهکاری است.

یکی دیگر از راههای پیشگیری، کنترل برنامه‌های رادیو، تلویزیون، سینماها، فیلمهای ویسندویی و کاهش اخبار مربوط به وقایع خشونت آمیز در روزنامه‌هاست که باعث تحریک نوجوان می‌گردد. روزنامه‌ها می‌توانند با انتشار مطالب سودمند در راهنمایی نوجوانان و تذکر عواقب وخیمی که در نتیجه انحرافات اخلاقی دامن‌گیر آنان می‌شود، مؤثر واقع شوند. همچنین می‌توان فیلمهایی تهیه کرد که عواقب وخیم خلافکاریها را اعم از کوچک و بزرگ و جرم و جنایت به نوجوان نشان دهد و نیز با انتشار عکسهای مربوط و تذکر بعضی از مجازاتها و قوانین تا اندازه‌ای از ارتکاب بزه در نوجوانان جلوگیری کرد، زیرا اغلب نوجوانان به مقررات و قوانین و مجازاتها آشنایی ندارند و اگر بدانند یک سهل‌انگاری یا عملی که برای تفریح انجام می‌دهند چه بی‌آبرویی و تنبیهی در پی دارد، به یقین آن عمل را انجام نخواهند داد.

منابع:

جامعه نباید فقط به اجرای مقررات و کنترل شدید و مجازات خلافکار اکتفا کند، بلکه باید به نحوی برنامه‌ریزی کند که پلیس و دادگاهها به جای آنکه کیفر دهنده و مجری اخذ جریمه باشند، نقش راهنما و مربی را داشته، زمینه لازم برای از بین بردن جرم را فراهم سازند. ایجاد کارگاههای حرفه‌ای، مؤسسات راهنمایی شغلی و تربیتی، کانونهای ورزشی و اجتماعی مخصوصاً در محل‌های پرجمعیت برای سرگرم کردن جوانان، برقراری همکاری نزدیک بین خانه و مدرسه، دادگاهها و دیگر کانونهای اجتماعی، افزایش برنامه‌های فوق درسی، تربیت افراد تحصیل کرده و متخصص در امور اجتماعی و استفاده از آنها برای راهنمایی نوجوانان از عوامل بسیار مؤثر در پیشگیری از بزهکاری در اجتماع است.

با دخالت دادن واقعی نوجوان در مسأله و مشکلی که مربوط به اوست و با انجام تحقیقات علمی و بی‌غرضانه که با درک واقعی مشکلات کودک و نوجوان بزهکار همراه باشد، می‌توان امیدوار بود که اجتماع قدمی به سوی اصلاح و کمال بردارد.

- ۱- افروز، غلامعلی، ۱۳۷۱، مباحثی در روان‌شناسی و تربیت کودکان و نوجوانان، انتشارات انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران، تهران.
- ۲- خسروپور، یوسف، ۱۳۵۳، روان‌شناسی بلوغ و نوجوانی، تهران.
- ۳- ستوده‌نیا، هدایت الله، ۱۳۷۲، مقدمه‌ای بر آسیب شناسی اجتماعی، مؤسسه انتشارات آوای نور، تهران.
- ۴- کوواسوس، ویلیام سی، ۱۳۴۵، بزهکاری نوجوانان، ترجمه ابراهیم رشیدپور، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- منصور، محمود، ۱۳۵۱، زمینه بررسی بزهکاری کودکان و نوجوانان، شرکت سهامی چهر، تهران.
- ۶- نشریه ماهانه آموزشی و تربیتی پیوند، شماره ۱۵۸، صفحه ۵۱.
- ۷- نوایی نژاد، شکوه، ۱۳۷۲، رفتارهای بهنجار و نابهنجار، انتشارات ابتکارنو، تهران.

بهداشت

و

پیشگیری

به گزارش خبرگزاری فرانسه از نیویورک "مایکل وایتزمن" متخصص کودکان بیمارستان عمومی راجستر می گوید: سیگار سمی است که در همه جا یافت می شود و بوضوح پیامدهای دراز مدتی بر کودکان باقی می گذارد.

به گفته پژوهشگران دانشگاههای کورنل و راجستر، چنانچه این مطالعه از نظر وضع تغذیه، سن، آموزش، مصرف دارو و بهره هوشی والدین تحت کنترل قرار گیرد، استعمال دخانیات باز هم میزان بهره هوشی را در کودکان مادران سیگاری ۴ امتیاز کاهش می دهد.

"چارلز هندرسن" پژوهشگر دانشکده اکولوژی انسانی کورنل می گوید: "اگرچه ۴ امتیاز اختلاف در بین فرزندان افراد سیگاری ممکن است کم اهمیت جلوه کند، ولی با تأثیراتی که در نتیجه قرار گرفتن در معرض میزان متوسط سرب و امتیاز ضریب هوشی کودکان برجای می ماند قابل مقایسه است. دود سیگار حاوی ۴۰۰۰ نوع مواد شیمیایی است که ممکن است بر دستگاه عصبی جنین آسیب وارد آورد و استعمال سیگار ممکن است از جریان اکسیژن و مواد مغذی به مغز کودک در حال رشد و تکامل بکاهد.

این مطالعه نشان داد اختلاف بهره هوشی پس از آنکه پرستاری دوبار در ماه مادر باردار را ملاقات کرد تقریباً از بین رفت که این امر تا حدودی به علت کم کردن تعداد سیگار مصرفی و بهبود وضع تغذیه بود.

به گفته پژوهشگران برای اثبات نتایج به دست آمده انجام تحقیقات تکمیلی بر روی گروههای مختلف مورد نیاز است. این بررسی بر روی ۴۰۰ زن که بیشتر آنها سفید پوست بودند انجام شد.

نقل از بولتن علمی - پژوهشی

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران

مادران باردار با استعمال دخانیات از ضریب هوشی فرزندان خود می کاهند

بهره هوشی فرزندان زنانی که هنگام بارداری روزانه بیش از ۱۰ نخ سیگار می کشند به میزان قابل توجهی پایین تر از بهره هوشی فرزندان مادران غیر سیگاری است.

گزارش این تحقیق در شماره ماه فوریه نشریه "پدیاتریکس" به چاپ رسیده است.

استعمال سیگار در زنان باعث ضعف استخوانها می شود

زنان به علت کمی تراکم استخوانها در صورت اعتیاد به سیگار بیشتر در معرض خطر پوکی و شکستگی استخوان قرار می گیرند. به گزارش خبرگزاری فرانسه از بوستون "جان هاپر" و "اگوسیمن" پژوهشگران استرالیایی از دانشگاه ملبورن به شواهد مستدلی در مورد ارتباط بین استعمال سیگار با کاهش تراکم استخوان در زنان دست یافته اند. گزارش این تحقیق قرار است در شماره ۱۰ فوریه نشریه پزشکی "نیوینگلند ژورنال اف مدیسین" منتشر شود.

اگر چه این مطالعه در مورد علت کاهش تراکم استخوان در اثر سیگار کشیدن به نتیجه ای نرسیده است، ولی پژوهشگران حدس می زنند توتون در تولید هورمون استروژن در بدن دخالت دارد.

مطالعات قبلی ارتباطهای مشابهی میان استعمال سیگار با شکنندگی استخوان در مردان را نشان داده بود، اما پوکی استخوان یا اوستئوپوروز برای سلامت زنان خطر بیشتری در بر دارد. در مقاله ای که به همراه گزارش مزبور منتشر شد آمده است: "این یافته ها باید پزشکان را ترغیب کند که همچنان نسبت به خطرهای ناشی از استعمال دخانیات تأکید ورزند."

دکتر "چارلز اسلمندا" از دانشگاه ایندیانا در این مقاله گفته است: اینکه آیا خطر شکستگی

مفصل ران در مقایسه با سرطان ریه انگیزه قویتری را برای ترک استعمال سیگار به یک زن می دهد، هنوز مشخص نیست.

مصرف خرما از بروز سرطان جلوگیری می کند

بنا به تحقیقی که اخیراً در عربستان به عمل آمده گونه های خاصی از خرما که حاوی سلنیوم است می تواند در امر مبارزه با سرطان مؤثر واقع شود.

نشریه "عرب نیوز" در شماره اخیر خود می نویسد: این تحقیق به توسط گروهی از محققان دانشگاه ریاض صورت گرفته و اولین بار است که خواص ضد سرطانی خرما به اثبات می رسد. در قرآن کریم ۲۶ بار به خواص درمانی خرما اشاره شده است.

این گزارش حاکی است از ۴۵۰ گونه خرما که در عربستان وجود دارد، گونه "الخرز" حاوی بیشترین مقدار سلنیوم است و این در حالی است که کمترین مقدار سلنیوم در گونه "مونیف" وجود دارد.

به گفته پروفیسور "شاویمن" در تحقیق به عمل آمده مشخص گردید که مقادیر بالای سلنیوم می تواند رشد تومورهای سرطانی را در حیوانات کاهش دهد.

سلنیوم همچنین در درمان زخم معده نیز مؤثر است. علاوه بر خواص ضد سرطان سلنیوم، این ماده شوره سر را نیز از میان می برد. خرما و شربت خرما در کشورهای عربی بسیار مورد استفاده قرار می گیرد و به دلیل وجود کربوهیدراتها، پروتئینها، امینو اسیدها،

ناراحتیهای ناشی از کمبود ید یک مشکل بهداشتی قابل ملاحظه در ۱۱۸ کشور جهان است. کمبود ید بزرگترین علت آسیب مغزی قابل پیشگیری در نوزادان و نوجوانان است.

۱۵۷۱ میلیون نفر در محیطهای کمبود ید به سربرده، در نتیجه این امر در معرض خطر ابتلا به ناراحتیهای ناشی از کمبود ید قرار دارند.

این در حالی است که ۶۵۵ میلیون تن مبتلا به گواتر هستند. حدود نیمی از افرادی که دچار ناراحتیهای ناشی از کمبود ید شده‌اند در قاره آسیا زندگی می‌کنند.

سالیانه از هریک میلیون کودک، بیش از یک چهارم به علت کمبود ویتامین "آ" نابینا می‌شوند و حدود ۱۴ میلیون نفر دچار عوارضی از کمی رطوبت چشم گرفته تا جراحات چشمی می‌گردند.

حداقل ۵۰ میلیون کودک از کمبود ویتامین "آ" رنج می‌برند. این امر سلامت آنان را به خطر انداخته، شانس آنها را برای زنده ماندن کاهش

مواد معدنی و ویتامینها به عنوان یک منبع غذایی محسوب می‌شود.

گزارش سازمان بهداشت جهانی از سوء تغذیه کودکان

براساس گزارش سازمان بهداشت جهانی بیش از ۳۰ درصد کودکان زیر ۵ سال جهان (حدود ۱۹۲ میلیون نفر) همچنان دچار سوء تغذیه و کمی وزن هستند. بیش از دوسوم (۸۰ درصد) این کودکان در قاره آسیا - بویژه آسیای جنوبی - ۱۵ درصد در آفریقا و ۵ درصد در آمریکای لاتین زندگی می‌کنند.

با این وجود از سال ۱۹۷۵ یک کاهش جهانی در شیوع سوء تغذیه ناشی از پروتئین و انرژی مشاهده می‌شود. این کاهش در قاره آفریقا، به دلیل افزایش رشد جمعیت مشاهده نشد.



می‌دهد.

کمبود آهن در نوزادان و کودکان مستقیماً مرتبط با مشکل کم خونی در زنان است. حدود ۵۸ درصد از زنان باردار در کشورهای درحال توسعه دچار کم‌خونی هستند و در نتیجه این امر نوزادانشان نیز به هنگام تولد از کمی وزن و کمبود آهن رنج می‌برند.

کمبود آهن در ماههای اولیه تولد مرتبط با میزان بالاتر مرگ و میر و آسیب دیدن رشد جسمی کودک است.

شیر مادر حاوی آهن کافی برای نوزادان تا سن ۴ ماهگی است. تغذیه با شیر خشک و رژیمهای غذایی بدون شیر، حاوی آهن بسیار کمی است. آهن موجود در منابع سبزی به‌دلیل

وجود مواد بازدارنده بسیار کم جذب می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان از وجود اسید تانیک در چای، فیتاتس در فلور یا میزان کم ویتامین "ث" در رژیم غذایی افراد نام برد.

بطور کلی رژیم غذایی نامناسب در ماههای اولیه تولد بسیار مهمتر از هر زمان دیگر است، زیرا نیازهای بالای غذایی نوزادان در ارتباط با وزن بدن بوده، تغذیه صحیح یا نامناسب در طول ماههای اولیه زندگی بر سلامت و رشد جسمی آنان تاثیر می‌گذارد. مهمتر از همه اینکه تغذیه صحیح نوزادان پیش شرطی برای توسعه و پیشرفت جوامع است.

بقیه از صفحه ۳۹

۳- احادیثی که در این مقاله آمده همه از نهج البلاغه، ترجمه محمد جعفر امامی و محمدرضا آشتیانی زیر نظر استاد ناصر مکارم شیرازی گرفته شده است.

۴- اینجا کلمه سماع هم نیست، نمی‌گوید سَمِعَ القول یا یسمعون القول، می‌فرماید یستمعون القول یعنی به سخنان گوش فرا می‌دهند و در سخنان دقت می‌کنند، چون سماع با استماع فرق می‌کند، سماع یعنی شنیدن ولو اینکه انسان نخواسته باشد بشنود و استماع گوش فرا دادن است. "استاد مطهری".

۵- اقتباس از کتاب تعلیم و تربیت اسلامی، دکتر علی شریعتمداری صفحات ۵۵ - ۵۱.

۶- تعلیم و تربیت در اسلام، استاد مرتضی مطهری، صفحه ۱۸.

۷- در این باره دقیقاً در کتاب تعلیم و تربیت اسلامی، تألیف دکتر علی شریعتمداری در صفحات ۱۰۱ - ۸۲ بحث شده است.

۸- تعلیم و تربیت در اسلام، مرتضی مطهری، صفحه ۱۹.

۹- تعلیم و تربیت در اسلام، مطهری، مرتضی، صفحه ۲۱.

۱۰- نهج البلاغه، خطبه ۴۲، جلد اول، صفحه ۱۳۵.

۱۱- نهج البلاغه، جلد سوم، صفحه ۲۳۵.

۱۲- نهج البلاغه، ترجمه محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، جلد ۳، صفحه

۲۲۷

۱۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱، جلد ۳، صفحه ۸۱